

چرا روند صلح اسرائیلی - فلسطینی به شکست انجامید؟

جرم اسلیتریک*

ترجمه: طاهر زارعی**

۱۵۹

چکیده

روند صلح اسرائیلی - فلسطینی که در طی ده سال بدون دستیابی به صلح ادامه یافته بود، با انتخاب آریل شارون به نخست وزیری و نیز با چرخش فلسطینی ها از موضع انقلابی به تروریسم به یک بحران بزرگ تبدیل شده است. تحلیل درست دلایل این فاجعه، بسیار مهم است. دیر یا زود مذاکرات از سر گرفته خواهد شد و باید از این ناکامی درسهایی گرفت. برخلاف نظر رایج، اسرائیلی ها در مقایسه با فلسطینی ها نه تنها در برابر شکست اخیر روند صلح، بلکه نسبت به کل جریان منازعه اسرائیل و فلسطینی ها از سال ۱۹۴۸ تاکنون بیشتر مسئول بوده اند. کمکهای نظامی و اقتصادی همراه با حمایت سیاسی و دیپلماتیک تقریباً بی قید و شرط ایالات متحده از اسرائیل، این کشور را قادر ساخته تا درخواستها و منافع مشروع فلسطینی ها برای عدالت اخلاقی را نادیده انگارد و نسبت به محدودیتهای بالقوه یک قدرت منطقه ای و افکار جهانی بی توجه باشد. حمایت خیر خواهانه ولی نابخردانه آمریکا از اسرائیل در منازعه با فلسطینی ها همچنین باعث گشته تا اسرائیل حتی نسبت به بهترین منافع خویش بی اعتنا باشد.

کلید واژگان: صلح، اعراب، فلسطین، اسرائیل، آریل شارون، خاورمیانه

* محقق دانشگاهی در رشته علوم سیاسی دانشگاه ایالتی نیویورک .

** دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع) .

فصلنامه مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، سال ششم، شماره ۴۳، تابستان و پاییز ۱۳۸۴، صص ۲۰۴-۱۵۹ .

بنا بر روایت تاریخی متداول اسرائیلی‌ها، منازعه اسرائیل و فلسطینی‌ها نتیجه ۷۵ سال چالش اعراب و یهودیان و بی میلی اعراب برای همراهی با تلاشهای یهودیان جهت دستیابی به یک مصالحه بر سر سرزمین باستانی فلسطین بوده است. پس از آنکه کشورهای عربی طرح تقسیم سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ را که به منظور تقسیم فلسطین میان یهودیان و اعراب و ایجاد کشور اسرائیل تهیه گشته بود، نپذیرفتند، منازعه فلسطینی‌ها و صهیونیست‌ها به نزاع گسترده تر اعراب و اسرائیل تبدیل شد. بنابر تاریخ مرسوم اسرائیلی‌ها، صهیونیست‌ها با یک روحیه صلح طلبی طرح سازمان ملل را پذیرفتند، ولی فلسطینی‌ها و کشورهای عرب همسایه از پذیرش آن سرباز زدند و اقدام به تهاجمی بی مورد که برای نابودسازی کشور جدید اسرائیل طراحی شده بود، نمودند. در جریان جنگ بعدی صدها هزار فلسطینی که در اسرائیل زندگی می کردند به درخواست یا به دستور ارتشهای مهاجم کشورهای عربی، به کشورهای عربی هم جوار گریختند. برعکس، صهیونیست‌ها از فلسطینی‌ها در خواست نمودند اسرائیل را ترک نکنند، برای اینکه نشان دهند فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها می توانند در کنار یکدیگر درون کشوری یهودی زندگی کنند. پس از جنگ ۱۹۴۸، همان داستان ادامه یافت. اسرائیلی‌ها مایل به حل و فصل منازعه بر اساس مصالحه بودند، ولی هیچ یک از فلسطینی‌ها یا دیگر رهبران کشورهای عربی را نمی یافتند تا با او مذاکره نمایند. همان گونه که آبا ابان در جمله مشهور خود عنوان کرد که «اعراب هرگز فرصتی را برای از دست دادن فرصت، از دست ندادند.» مسئله آوارگان، حل نشده باقی ماند؛ عمدتاً به این دلیل بود که حفظ وخامت مسئله پناهندگان با اهداف اعراب سازگار و هماهنگ بود. نتیجه امر ایجاد نیروهای چریکی فلسطینی بود که توسط کشورهای عرب همسایه به ویژه مصر و سوریه به آن کمک می شد. در عوض این جنبش محلی و بین المللی به جنگهای تازه اعراب و اسرائیل در سالهای ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ منجر شد.

روایت تاریخی اسرائیلی‌ها تأکید می کند که این دیوار سفت و سخت خصومت اعراب تا وقتی که نور سادات در اواخر دهه ۱۹۷۰ تصمیم به مصالحه با اسرائیل گرفت - شاه حسین

دیگر رهبر عرب نیز ۲۰ سال بعد چنین کاری کرد - شکسته نشد. در حال حاضر هم اگر منازعه کلی اعراب و اسرائیل ادامه دارد بدان علت است که نه فلسطینی ها و نه دیگر کشورهای عربی مایل به پذیرفتن توافقه‌های پیشنهادی نیستند. تاریخ مرسوم منازعه اعراب و اسرائیل به همین ترتیب روایت تاریخی خود را ادامه می‌دهد. روایتهای تاریخی صرف نظر از اینکه تا چه حد صادقانه و عمیق باشند، همیشه دقیق و بی‌اشتباه نیستند و اسطوره و افسانه‌هایی که به وجود می‌آورند می‌تواند عواقب مخربی داشته باشد. روایت تاریخی اسرائیلی‌ها به طور چشم‌گیری واقعیت تاریخی را تحریف کرده و بیش از حد ساده می‌کند. بی‌میلی بیشتر اسرائیلی‌ها برای بازنگری اسطوره‌های خویش، دلیل اصلی منازعه مداوم اسرائیلی و فلسطینی‌ها که حتی ممکن است به یک جنگ عمومی دیگر اعراب و اسرائیل تبدیل شود، می‌باشد. تسلط مستمر این اسطوره‌های متداول بر جامعه یهودیان آمریکا (باید افزود که شاید بتوان گفت نویسنده مقاله نیز عضوی از آن جامعه به حساب می‌آید) نیز مسئله را بغرنج‌تر می‌کند و این به خاطر تأثیری است که جامعه یهودیان آمریکا بر سیاست خارجی ایالات متحده در قبال منازعه اعراب و اسرائیل داشته است.

در پانزده سال گذشته شاهد آغاز قابل توجه پژوهشهای تاریخی که اغلب آنها توسط دانشگاهیان و روزنامه‌نگاران اسرائیلی در مورد ریشه‌ها و پویایی‌شناسی منازعه اعراب و اسرائیل انجام شده، بوده ایم. «تاریخ جدید» اسرائیلی‌ها - چنان که تا به حال معلوم شده - قاطعانه تاریخ‌نگاری مرسوم را مردود دانسته و یک بازنگری کلی در تمامی جریان منازعه اعراب و اسرائیل را ضروری می‌داند.^۱ اصول کلی این تاریخ‌نگاری شده بر این عقیده است که منازعه اسرائیل و فلسطینی‌ها ریشه در یهودستیزی کور اعراب ندارد، بلکه ریشه در پافشاری صهیونیست‌ها بر تشکیل کشور یهودی در فلسطین - با وجود اینکه طی ۱۳۰۰ سال عمدتاً اعراب ساکن این سرزمین بوده‌اند - دارد. اعرابی که در قرن بیستم به دنبال استقلال سیاسی در موطن خویش و در پی اعمال حاکمیت بر آن بوده‌اند. از نظر فلسطینی‌ها، این واقعیت تاریخی بر ادعای یهودیان نسبت به سرزمین فلسطین که نهایتاً برگرفته از کتاب مقدس مبنی بر اینکه خداوند وعده سرزمین فلسطین را به یهودیان داده، مبتنی است -

یهودیانی که متعاقباً سرزمین فلسطین را فتح کردند و در آنجا سکونت گزیدند و بر آن حکم راندند تا اینکه در دوهزار سال پیش به دست امپراتوری روم شکست خوردند و از آنجا رانده شدند - می چربد. بی شک ادعای یهودیان نسبت به یهودیان بر اعلامیه بریتانیایی بالفور به سال ۱۹۱۷ که وعده یک موطن ملی در فلسطین را به یهودیان داد، نیز استوار گشته است. با این همه، اعلامیه بالفور حاکمیت بر فلسطین را به یهودیان وعده نداد و به اعتقاد فلسطینی ها به هر ترتیب این اعلامیه تنها یک تحمیل یک جانبه از سوی استعمار بریتانیا بود که آمال و حقوق سیاسی مردم بومی فلسطین را مورد بی توجهی قرار داد.

شاید بتوان پذیرفت که ظهور آلمان نازی و یهودی سوزیهای آن توازن اخلاقی را به شدت تغییر داد؛ زیرا این واقعه ایجاد یک کشور یهودی را فوری و انکارناپذیر نمود و در آن هنگام هیچ جایی به جز فلسطین برای تشکیل چنین کشوری مناسب نبود. به اعتقاد فلسطینی ها، حتی اگر چنین چیزی را بپذیریم مسئول یهودی سوزی، فلسطینی ها نبوده و آنها نباید بهای یهودستیزی را پردازند. در هر صورت، هنگامی که بریتانیا در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ اجازه مهاجرت یهودیان به فلسطین را داد این مسئله با مقاومت شدید و تروریسم اعراب مواجه گشت که در مقابل، خشونت متقابل و تروریسم یهودیان را موجب شد. این خشونت طلبیها و ناآرامیها، بریتانیا و سپس سازمان ملل را متقاعد ساخت که فلسطین باید تقسیم گردد. همان طور که تاریخ نویسان جدید اذعان دارند، عدم پذیرش این مصالحه از سوی اعراب نه تنها مبتنی بر پافشاری آنان در صدد حقوق سیاسی شان بود، بلکه بر این عقیده آنها - که بعدها معلوم شد صحیح بوده - استوار بود که حاکمان صهیونیست به این مصالحه قانع نخواهند شد و به آن وفادار نخواهند ماند.

حال دیگر شواهد انکارناپذیری در دست می باشد که دیوید بن گوریون، نخستین نخست وزیر اسرائیل و دیگر رهبران صهیونیست [طرح] سازش سازمان ملل را تنها به عنوان یک گام تاکتیکی ضروری که بعداً لغو می شد، «پذیرفتند». این طرح در حکم یک اساس و شالوده ای بود برای گسترش سرزمین اسرائیل به سوی دربرگرفتن تمامی سرزمین فلسطین مذکور در کتاب مقدس. دیوید بن گوریون در بسیاری از اظهارات خصوصی خود، مانند این

نامه ای که در سال ۱۹۳۷ به پسرش نگاشته، کاملاً رک و روشن سخن گفته است: «ایجاد یک کشور یهودی محدود، پایان کار نیست، بلکه آغاز ماجراست. تأسیس چنین کشور یهودی در حکم ابزاری است برای تحقق تلاشهای تاریخی ما برای بازپس گرفتن تمامی این سرزمین... ما باید یک ارتش مدرن سازماندهی کنیم و آنگاه من مطمئنم که از سکونت در دیگر بخشهای این سرزمین خواه با توافقهایی دوجانبه با همسایگان عرب، خواه به دیگر وسایل، باز داشته نخواهیم شد. اعراب را بیرون خواهیم راند و خانه هایشان را خواهیم گرفت، با قدرتی که در اختیار خواهیم داشت.»^۲

بن گوریون یک سال بعد در یک نشست صهیونیستی اظهار داشت: «من طرفدار تقسیم سرزمین فلسطین هستم؛ زیرا هنگامی که پس از تأسیس کشور اسرائیل به یک قدرت بزرگ تبدیل شدیم، طرح تقسیم را لغو خواهیم ساخت و در سرتاسر فلسطین پخش خواهیم شد.»^۲ فلسطین از نظر صهیونیست ها شامل کرانه باختری، بیت المقدس، بلندیهای جولان سوریه، جنوب لبنان و بیشتر شبه جزیره سینای مصر می شد. پس از سال ۱۹۴۷، بن گوریون هم در اخراج فلسطینی ها و هم در توسعه طلبی، بر مبنای فلسفه عمل کرد؛ چرا که در سالهای بعد نیز اسرائیلی ها از جنگها برای تصرف تمامی آن نواحی استفاده کردند. در هر حال، پذیرش طرح تقسیم سازمان ملل از سوی صهیونیست ها تنها محدود به یک بخش از آن طرح که موجب تأسیس کشور اسرائیل گشت، می شد. دیگر عنصر اصلی و اساسی طرح سازمان ملل - و عنصر اصلی هر طرح سازش جدی دیگر برای حل و فصل منازعه اعراب و اسرائیل از سال ۱۹۴۷ تا بدین لحظه - تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی در کنار اسرائیل بود. صهیونیست ها نه تنها چنین سازشی را به شدت رد کردند، بلکه فعالانه به منظور جلوگیری از تشکیل یک کشور فلسطینی در سال ۱۹۴۸ و در طی ۵۰ سال بعد تلاش کردند. به رغم شیوع یک تلقی نادرست مبنی بر اینکه ایهود باراک در کمپ دیوید پیشنهادهای صلح «سخت‌و‌تمندانه» ای به فلسطینی ها ارائه کرده، اسرائیل هنوز هم در مقابل تشکیل یک کشور کارآمد و مستقل فلسطینی مقاومت می کند.

بنابر اسطوره‌های متداول، اسرائیل هیچ مسئولیتی در برابر مسئله آوارگان فلسطینی ندارد؛ زیرا این مسئله نتیجه سازش ناپذیری فلسطینی‌ها و تهاجم اعراب در سال ۱۹۴۸ است. هیچ‌بخش از این اسطوره‌های تاریخی به شدتی که این قضیه توسط تاریخ‌نگاری نوین اسرائیل مردود شمرده شده، تکذیب نگشته است. در واقع، اخراج فلسطینی‌ها درست پیش از حمله اعراب به اسرائیل آغاز گشته بود و این قضیه پس از پیروزی اسرائیل نیز ادامه پیدا کرد. زیرا این قضیه نتیجه مستقیم ۳۰ سال مباحثات خصوصی صهیونیست‌ها راجع به ضرورت «انتقال» فلسطینی‌ها به بیرون از فلسطین در فرصتی مناسب بود. در ابتدای سال ۱۹۴۷، ارتش اسرائیل اجرای یک طرح راهبردی مفصل (طرح دی) به منظور برخورد با فلسطینی‌ها - به ویژه آنهایی که فعالانه در مقابل نیروهای اسرائیلی مقاومت نشان می‌دادند - به هر طریق ممکن آغاز نمود. طرح مذکور خواستار «نابودسازی دهکده‌ها، آتش زدن، منفجر کردن و مین‌گذاری در ویرانه‌ها» به ویژه آن دسته از مراکز جمعیتی که کنترل مداوم آن دشوار می‌نمود و گسترش عملیات بر طبق دستورالعمل‌های زیر یعنی محاصره روستاها و در صورت مقاومت اخراج مردم به خارج از مرزهای کشور بود.^۴

آنچه در بالا ذکر شد، به شکل رسمی تنها بر روی کاغذ نوشته شده بود و در واقع اسرائیلی‌ها دست به قتل‌های بی‌شمار، ترورهای سیاسی و حتی قتل عام گسترده زنان و بچه‌ها زدند که فراتر از دستورالعمل‌های ذکر شده بود. برخی از این اعمال را گروه‌های به اصطلاح «غیرقابل‌کنترلی» همچون ایرگون (Irgun) و حتی برخی از واحدهای ارتش عادی اسرائیل مرتکب شدند. قالب فکری عمومی صهیونیست‌ها را می‌توان در یک یادداشت از رادانین (Ezra Dannin)، مشاور حکومتی اسرائیل در مسایل اعراب، مشاهده نمود: «اگر فرماندهی کل بر این باور است که با تخریب، کشتار و آسیب‌های انسانی سریعتر به اهداف می‌رسد، من سد راه او نمی‌شوم. اگر ما نشتاییم، دشمنانمان همین کار را با ما می‌کنند.»^۵ به دنبال اخراج یا فرار وحشت‌زده تمامی مردم دهکده‌های فلسطینی که می‌دانستند چه سرنوشتی در انتظار آنهاست، ارتش اسرائیل وارد می‌شد و یا خانه‌های متروکه را با خاک

یکسان می‌ساخت و یا مهاجران تازه وارد یهودی را در آنجا ساکن می‌کرد. خلاصه، اکنون شواهدی انکار ناپذیر در دست است که بیشتر فلسطینی‌هایی که در دوره زمانی ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ به خارج از اسرائیل پناهنده شدند، یا به زور اخراج شدند یا در اثر جنگ روانی، فشارهای اقتصادی، بمباران توپخانه‌ای، تروریسم و قتل عام به دست اسرائیلی‌ها که همگی آنها چنان که یک محقق برجسته بیان کرده «زیر چتر حمایت و تشویق بن‌گوریون و دیگر رهبران سیاسی»^۶ انجام می‌شد، گریختند. اخراج فلسطینی‌ها مسئله آوارگان فلسطینی را به وجود آورد که مصایب آن تا به امروز ادامه دارد و به ظهور جنبش سازمان آزادی بخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات در اردوگاه‌های آوارگان واقع در لبنان، سوریه، اردن و مصر منجر گشت. هنگامی که سازمان آزادی بخش فلسطین حمله‌ای چریکی میان مرزی به اسرائیل آغاز نمود، اسرائیلی‌ها به شکلی گسترده تلافی کردند و دور باطل این منازعه متعاقباً باعث وقوع جنگ سوئز میان اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۵۶، جنگ ۱۹۶۷ و حملات اسرائیل به لبنان، به ویژه در سال ۱۹۸۲ گردید. اگر اسرائیلی‌ها از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۸ به شکل جدی در پی مصالحه با فلسطینی‌ها بودند، شاید هیچ یک از این جنگها به وقوع نمی‌پیوست. اگر چنین سازشی میان فلسطینی‌ها و صهیونیست‌ها انجام می‌شد و اسرائیل دست به اخراج فلسطینی‌ها نمی‌زد، احتمالاً نه حمله کشورهای عربی به اسرائیل در سال ۱۹۴۸ اتفاق می‌افتاد و نه در پی آن منازعه کلی اعراب و اسرائیل در می‌گرفت. ولی اسرائیل نمی‌خواست با فلسطینی‌ها مصالحه کند و این اجازه را به آنان دهد که در بخشی از «اسرائیل بزرگ» کشوری فلسطینی ایجاد کنند. آنچه اسرائیل به دنبال آن بود به زبان بومی اسرائیلی‌ها «ایجاد واقعیت کردند بر روی زمین» و بیرون راندن فلسطینی‌ها از موطن خود به هر طریق ممکن و بدون توجه به عواقب درازمدت چنین رفتاری بود.

روند صلح اسلو

سازمان آزادی بخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات در سالهای نخست تشکیل این سازمان کاملاً حداکثرطلب و افراطی بود و بر «آزادسازی» همه فلسطین یعنی نابودی اسرائیل

تأکید داشت. با این همه، در اواخر دهه ۱۹۶۰ این موضع سازش‌نپذیرانه فلسطینی‌ها جای خود را - هر چند به شکلی محتاطانه، مبهم و دمدمی مزاج - به یک میل و اشتیاق جهت یافتن راه حلی دیپلماتیک مبتنی بر دو کشور داد. با این حال، این کار هیچ نتیجه‌ای به بار نیاورد؛ زیرا اسرائیل مایل به مشاهده نشانه‌هایی آشکار مبتنی بر عمل‌گرایی و واقع‌بینی فلسطینی‌ها نبود. اسرائیل به هیچ‌یکی از پیشنهادهای فلسطینی‌ها اعتنایی نکرد و حتی از گفت‌وگو با سازمان آزادی بخش فلسطین اجتناب ورزید و از مصالحه با این سازمان طفره رفت. مسئله مهمتر اینکه، حکومت‌های کارگری اسرائیل به رهبری گلدامیر و اسحاق رابین و شیمون پرز در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به عمد شروع به ساختن شهرک‌های یهودی در مناطقی از کرانه باختری و غزه که شهرها و روستاهای فلسطینی را از هم جدا می‌ساخت، نمودند تا ایجاد یک کشور کارآمد و از نظر سرزمینی به هم پیوسته فلسطینی را غیر ممکن سازند.

با این وجود، موضع سازمان آزادی بخش فلسطین رفته رفته تکامل یافته تر شد تا اینکه در نوامبر ۱۹۸۸، به طور رسمی راه حلی مبتنی بر دو کشور را برای منازعه خود با اسرائیل پذیرفت. طبق تعهد سازمان آزادی بخش فلسطین، دولت فلسطینی واقع در کرانه باختری و غزه به پایتختی بیت المقدس شرقی با غیرنظامی ساختن خود به مقدار زیاد موافقت می‌کرد، با استقرار نیروهای حافظ صلح بین الملل در طول مرزهای خود و اسرائیل موافقت به عمل می‌آورد، به اقدامات تروریستی و همه اشکال تهاجم به اسرائیل از درون قلمرو خود پایان می‌داد، از اتحاد با کشورهای عربی سازش‌ناپذیر اجتناب می‌ورزید و در هر حال با حل و فصل مسئله آوارگان بر اساس بازگشت نمایی و ظاهری آنان به اسرائیل به همراه پرداخت غرامت‌های اقتصادی فراوان بین المللی به آوارگان و اسکان دوباره آنها در کشورهای عربی موافقت می‌نمود.^۷ نخستین توافق مهم میان اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین، پیمان اسلو در سپتامبر ۱۹۹۳ است که توسط عرفات و نخست‌وزیر اسرائیل، رابین، به دست آمد. این پیمان به رسمیت شناختن اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین توسط یکدیگر و یک دوره انتقالی پنج ساله را که طی آن اسرائیل در حمایت تشکیلات خودگردان - حکومت موقت فلسطینی تا هنگام تأسیس کشوری مستقل - به تدریج سربازان و ساختمان‌های اداری خود را

از مراکز جمعیتی بزرگ فلسطین خارج می‌ساخت، خواستار می‌شد. پس از پایان دوره انتقالی یک صلح دائمی براساس قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت که خواهان عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی از سرزمینهای اشغال شده در سال ۱۹۶۷ بودند، انجام می‌گرفت. در مقابل، عرفات نیز قول می‌داد که به اقدامات خشونت‌آمیز بر ضد اسرائیل در سرزمینهای اشغالی پایان دهد و حتی به طور مستقیم با نیروهای امنیتی اسرائیل همکاری داشته باشد. اگر چه توافقیهای اسلو کاملاً مشخص نداشت که این صلح دائمی باید تأسیس یک کشور مستقل فلسطینی را نیز شامل شود یا نه، بی‌تردید این مسئله آرزوی همگانی فلسطینی‌ها، جامعه بین‌المللی و حکومت اسرائیل و افکار عمومی بود. پاشنه آشیل پیمان اسلو این بود که بخرنج‌ترین مسایل را - مرزهای کشور فلسطینی، شهرکهای اسرائیلی، مسئله بیت‌المقدس، تقسیم آب کرانه باختری و مسئله آوارگان - تا زمان توافقیهای نهایی که مقرر شد در ماه مه ۱۹۹۹ مورد مذاکره قرار گیرد، به آینده موکول کرد. از این رو، اسرائیلی‌ها ملزم به از بین بردن شهرکهای یهودی یا حتی عدم گسترش آنها و عدم ساخت شهرکهای تازه در سرزمینهای اشغالی و بیت‌المقدس شرقی نبودند. بنابراین، روشن بود که گسترش بی‌وقفه شهرکها نه تنها نقض کننده روح پیمان اسلو بود، بلکه آرزوی نهایی فلسطینی‌ها برای اسرائیل را نقش بر آب می‌کرد.

عرفات از سوی بسیاری از فلسطینی‌ها به خاطر راه فرارهای بزرگی که در توافقیهای اسلو وجود داشت، به شدت مورد انتقاد واقع شد و با مرور دوباره توافقیها، انتقادات آنها را به جا می‌یابیم. با این حال از آنجایی که همه کارتهای بازی در دست رابین بود و او به هیچ وجه حاضر نبود بیش از این همکاری کند، به سختی می‌توان فهمید عرفات به جز اینکه امیدوار باشد که موضع اسرائیلی‌ها - تا زمانی که او در نواحی تحت کنترل فلسطین به حفاظت از صلح می‌پردازد - به تدریج متحول شود، چه گزینه‌هایی پیش روی داشت. شاید آنچه پیش بینی نمی‌شد، تعهد فراوان رابین به موضع - سازش ناپذیری بود که در نتیجه از تشکیل هرگونه کشور واقعاً کارآمد و مستقل فلسطینی جلوگیری کرد. طی چند سال بعد، رابین و جانشینش، شیمون پرز، به شیوه‌های مختلف روح پیمان اسلو را نقض کردند و حتی نص تعدادی از

موافقت نامه ها را زیر پا گذاشتند. دو سال پس از امضا موافقت نامه اسلو، رایین برنامه های مشروح خود را جهت صلحی دائمی با فلسطینی ها اعلام کرد: به مرزهای پیش از سال ۱۹۶۷ باز نمی گردیم، بیت المقدس واحد که شامل شهرکهای یهودی بیت المقدس شرقی نیز می شود تحت حاکمیت انحصاری اسرائیل باقی خواهد ماند، بیشتر شهرکهای یهودی واقع در کرانه باختری و غزه در همان نواحی تحت حاکمیت اسرائیل حفظ خواهند شد، دسترسی آزاد به شهرکها و کنترل نظامی بر آنها به واسطه ساخت جاده های جدید در سرتاسر سرزمینها تضمین خواهد شد، مرز امنیتی اسرائیل «در وسیع ترین معنای آن» رود اردن خواهد بود؛ بدین معنا که اسرائیل شهرکها و پایگاههای نظامی را در دره رود اردن واقع در عمق قلمرو فلسطینی ها حفظ خواهد کرد. آنچه به فلسطینی ها می رسد، یک نوع «موجودیت» خواهد بود که «موطنی است برای بیشتر ساکنان فلسطینی نوار غزه و کرانه باختری، ما همین را می خواهیم چیزی کمتر از یک کشور».^۸ رایین سال بعد شروع به اجرای طرح صلح مذکور کرد. طرح صلحی که فلسطینی ها به موجب آن با کسب یک سری جزایر جداگانه در کمتر از ۵۰ درصد کرانه باختری و غزه که از یکدیگر جدا بودند و به وسیله شهرکها و پایگاههای نظامی اسرائیل محاصره شده بودند، به کار خود پایان می دادند. ساخت شهرکهای یهودی نشین در بیت المقدس - شهری که پیوسته در حال گسترش بود - که شامل مناطق عرب نشین شهر هم می شد، ادامه یافت و پروژه راه سازیهای گسترده که نیازمند مصادره و تخریب خانه ها و باغهای میوه فلسطینی ها بود، به جریان افتاد.

در زمان حکومت رایین، شهرکهای یهودی به طور شگفت آوری بیش از زمان حکومت پیشین تندرو لیکود به رهبری اسحاق شامیر رشد و گسترش یافت و حتی افراطی نشین ترین شهرکهای واقع در قلب مناطق عمدتاً فلسطینی نشین که احتمالاً قرار بود تحت یک موافقت نامه دائمی از میان بروند، بر جای خود باقی ماندند. در پی قتل عام ۲۷ نماز گزار فلسطینی در یک مسجد به دست یک یهودی افراطی، رایین توصیه کابینه خود مبنی بر از میان برداشتن یک شهرک کوچک واقع در شهر فلسطینی الخلیل را نپذیرفت. حتی نص صریح توافقیهای اسلو نیز بارها توسط حکومت رایین مورد بی توجهی واقع می شد: آن دسته از

زندانیان فلسطینی که اسرائیل متعهد گشته بود آنها را آزاد سازد در زندان باقی ماندند، پروژه فرودگاه غزه وعده داده شده به فلسطینی ها به تأخیر افتاد، شروط مفصلی از توافقنامه شامل وجود گذرگاه آزاد فلسطینی میان غزه و کرانه باختری و همچنین رفت و آمد آزادانه مردم، وسایل نقلیه و کالا میان نواحی به علت مسدودسازی راهها توسط اسرائیلی ها که باعث دشواریهای اقتصادی و انسانی فراوانی نیز گردیده بود بارها نقض شد، فلسطینی هایی که خارج از بیت المقدس زندگی می کردند، غالباً از حضور در مراسم مذهبی مساجد مسلمانان واقع بر معبد سلیمان بازداشته می شدند، اسرائیل بیشتر اوقات عقب نشینی زمان بندی شده محدود سربازان خود را اجرا نمی کرد، درآمدهای به دست آمده از عوارض گمرکی و مالیات که قرار بود توسط اسرائیل به تشکیلات خودگردان فلسطین منتقل شود، بارها دچار وقفه می شد. با این حال، تشکیلات خودگردان فلسطینی در دوره زمانی حکومت رابین به جز در یک دوره کوتاه پس از قتل عام الخلیل، به وظایف خود جهت انجام نهایت تلاش برای پایان دادن به اقدامات تروریستی عمل کرد. تشکیلات خودگردان این کار را با موفقیت فراوان (اگر چه نه با توفیق کامل) به انجام رسانید، به گونه ای که نیروهای امنیتی فلسطین به رهبری عرفات شانه به شانه نیروهای امنیتی اسرائیل فعالیت می کردند که بیشتر این فعالیتها گشتهای مشترک به منظور شناسایی و زندانی کردن تندروها و اشخاص متهم به تروریسم را که نام برخی از آنان از لیستهای اسرائیلی ها تهیه می شد، شامل می گشت.

پس از ترور رابین و به قدرت رسیدن شیمون پرز، سیاستهای اسرائیل سفت و سخت تر شد. برخی نشانه ها حاکی از آن است که موضع رابین در اواخر عمر نرم تر شده بود؛ زیرا او در اظهارات خصوصی خود و حتی برخی اظهارات علنی، هم دردی بیشتری نسبت به مصایب و دردهای فلسطینی ها ابراز کرده بود. روز به روز آشکارتر می شد که او از مخالفت خود با تشکیل نوعی کشور فلسطینی دست برداشته است. با این حال، پرز روند شهرک سازی و جاده سازی را سرعت بخشید و با استقلال فلسطینی ها مخالفت ورزید.^۹ در بهار سال ۱۹۹۶، پرز اجازه ترور یک فعال فلسطینی متهم به انجام اعمال تروریستی را صادر کرد. به تلافی آن، بنیادگرایان فلسطینی دهها اسرائیلی را طی یک سلسله بمب گذاریهای شهری کشتند. در پی بمبارانها و

مداخله فاجعه آمیز در جنوب لبنان که از سال ۱۹۸۲ تا بدان زمان بزرگ ترین نوع آن بود، مردم اسرائیل از پرز روی گرداندند و بنیامین نتانیاهو را به نخست وزیری برگزیدند. در زمان نتانیاهو، پس از آنکه یک عقب نشینی جزئی دیگر از جانب اسرائیلی ها صورت گرفت، فرایند صلح اسلو عملاً به آخر خط رسید؛ در ماه مه ۱۹۹۹ که قرار بود روند انتقالی به سرانجام رسد، اسرائیلی ها اشغال بیشتر کرانه باختری و غزه را هنوز حفظ کرده بودند، نتانیاهو در مورد عقب نشینی بیشتر سربازان خلف وعده کرده بود، روند شهرک سازیها ادامه داشت، اسرائیل سیطره خود را بر بیت المقدس شدیدتر کرده بود، شبکه راهها در حال توسعه بود، منع فعالیت اقتصادی سرزمینها شدیدتر و مدام تر گشته و همچنین نتانیاهو از ورود به مذاکرات جهت تحقق صلحی دایمی که به موجب پیمان صلح اسلو الزامی بود، اجتناب می ورزید.^۱

باراک و روند صلح

زمانی که ایهود باراک در سال ۱۹۹۹ به قدرت رسید، اقدامات اسرائیلی ها در حال بی اثر ساختن روند صلح اسلو بود و این اقدامات همچنین موقعیت عرفات را به شدت نزد فلسطینی ها که از لحاظ سیاسی، اقتصادی و روانی در بدترین وضعیت خود از زمان امضا پیمان اسلو به سال ۱۹۹۳ تا بدان زمان به سر می بردند، تضعیف می کرد. حتی با وجود چنین وضعی تشکیلات خودگردان (که با نیروهای امنیتی اسرائیل همکاری نزدیکی داشتند) پس از حادثه بمب گذاریهای تلافی جویانه در اتوبوسها، افراطیهای اسلام گرا و گروههای تروریستی را با موفقیت سرکوب کرد که در نتیجه تنها دو غیر نظامی اسرائیلی توسط اقدامات تروریستی فلسطینی ها در سال ۱۹۹۹ کشته شدند و این پایین ترین رقم از سال ۱۹۸۷ به حساب می آمد. عملکرد باراک به عنوان زمامدار امور به قدری عجیب و غریب بود که اگر آن را عملکردی دوگانه و متشتت بنامیم، مبالغه نکرده ایم. این درست است که باراک در کمپ دیوید در اعطای امتیازات به فلسطینی ها به طور قابل ملاحظه ای بیش از دیگر نخست وزیران اسرائیل یا پیش گذاشت، ولی پیشنهادات او باز هم بسیار ناکافی تر از آن اندازه ای بود که برای ایجاد صلح ضرورت داشت. به علاوه، باراک هم در گفتار و هم در عملکردهای خویش

پیوسته طرح صلح خود و تجزیه و تحلیل عقلانی ای را که طرح صلح بر پایه آن پیشنهاد شده بود، متزلزل ساخت و زیر پا گذاشت. باراک در مصاحبه های متعدد بهترین تبیینها را برای رفتار خود ارائه می دهد. او به شدت در درون مردد و متشتت می نماید. او چنین اذعان می کند که «از لحاظ عاطفی همچون یک جناح راستی هستم و از نظر فکری واقع بین و عمل گرا».^{۱۲} باراک پیش از آنکه به قدرت برسد مدت زمانی طولانی شخصی تندرو بود. او در سال ۱۹۹۳، به عنوان رییس نیروهای مسلح اسرائیل با توافقیهای اسلو مخالفت کرد و در طول دهه ۱۹۹۰ استنباط و نظر او در مورد صلح با فلسطینی ها هیچ تفاوت اساسی با نظر تتانیا هو و یاریل شارون نداشت. نظر او در این مورد این بود که اگر ایجاد یک کشور فلسطینی اجتناب ناپذیر شود تنها در غزه و حدود نیمی از کرانه باختری اجازه چنین کاری به آنها داده می شود و اسرائیل همچنان بر بقیه سرزمینها شامل شهرکها، دره اردن، تمامی بیت السدس و بیشتر سفره های آب خیز، اعمال حاکمیت و کنترل نظامی خواهد داشت. باراک حتی پس از به قدرت رسیدن نیز به طور مداوم گرایشهای ایدئولوژیک خود را بروز داد: اشاره های مکرر او به کرانه باختری تحت عنوان «یهودیه و سامریه» و اشاره مکرر به این نظر خود یعنی «نبرد کشور اسرائیل جهت حکمرانی بر اسرائیل بزرگ»، تحقیر همیشگی جناح چپ اسرائیل و اعتراف به اینکه او به حزب ملی مذهبی طرفدار شهرک سازی احساس نزدیکی بیشتری می کند تا به حزب مرتز (Meretz) که اردوگاه بیشتر طرفداران صلح در اسرائیل است و «احوال پرسپه های شخصی گرم» باراک با تندروترین و خشونت طلب ترین ساکنان یهودی شهر الخیل.^{۱۳}

علاوه بر این، باراک نسبت به اعراب یک تنفر مخفی شدید داشت که این تنفر همراه با خودخواهی و شخصیت مستبد او مذاکرات مستقیم وی با عرفات را ضعیف و بی اثر ساخت. او بارها اعلام می کرد که «اسرائیل ویلایی است در میان یک جنگل»، یک «دیوار حفاظتی» است برای غرب، یک «طلایه دار فرهنگ علیه توحش». از نظر باراک این «فرهنگ عربی» بود که در کمپ دیوید مانع دستیابی به توافقها شد: «این به دلیل ویژگی گفتمان اعراب است که فرهنگشان مفهوم آشتی جویی را در خود ندارد. آشتی طلبی ظاهراً یک مفهوم غربی برای حل و فصل اختلافات است».^{۱۴} از قرار معلوم از یاد باراک رفته که این حاکمان عرب؛ مثل

انور سادات و حسنی مبارک مصری، شاه عبدالله و شاه حسین اردنی و حافظ اسد سوری بودند که با اسرائیلی‌ها - که برای امضا موافقت‌نامه‌ها بسیار بی‌میل‌تر از سران عرب بودند - موافقت‌نامه‌های صلح امضا کردند و به آن وفادار ماندند. با این حال، باراک مایل بود برخلاف گرایش‌های خود عمل کند. چون آن جنبه واقع‌گرا و عمل‌گرای او، وی را متقاعد می‌ساخت که اسرائیل به دو علت باید با فلسطینی‌ها و بقیه جهان عرب صلح کند: نخست، باراک کم‌کم به این اعتقاد رسیده بود که برای اسرائیل دیگر امکان‌پذیر نیست بر مردمانی دیگر حکومت کند، مگر با خشونت مداوم و با نابودی دموکراسی اسرائیل. مهم‌تر اینکه، باراک از معدود رهبران اسرائیلی است که به طور علنی خطرهای تحمل‌ناپذیر جنگ از سوی جهان عرب - که دستیابی آنان به سلاح‌های کشتار جمعی محتمل‌تر گشته است - را تصدیق کرده است: «اسرائیل چهار نعل به سوی یک فاجعه می‌شتابد. اگر ما به یک راه حل دست نیابیم و روزنه‌های فرصت بسته شود، خویش را در اوضاعی به شدت وخیم خواهیم یافت. نمی‌توان برای آن زمان معینی تعیین کرد. نمی‌توان گفت چه عاملی باعث آن می‌شود. حملات تروریستی گسترده یا موجی از عملیات‌های بنیادگرایانه علیه ما - که آمریکایی‌ها و بقیه جهانیان از ترس منافع خود محتاطانه با آن برخورد می‌کنند - به همراه تجهیزات ساده هسته‌ای و ابزار پرتاب آن در نزد کشورهای عربی در حال حاضر. بنابراین، می‌فهمم که هم اکنون ما در تلاش برای دستیابی به یک سری توافقها، منافع بسیار بزرگ داریم.»^{۱۵}

جمع کردن و وفق دادن درک باراک از این واقعیتها با رفتار او که شانسهای دستیابی به یک مصالحه را از بین برد، دشوار است: باراک از انجام عقب‌نشینی‌های مرحله به مرحله سربازان اسرائیلی به موجب پیمان صلح اسلو و موافقت‌نامه‌های امضا شده بعدی اجتناب ورزید، او وعده خود به فلسطینی‌ها جهت عقب‌نشینی از تعدادی از روستاهای عرب‌نشین مجاور بیت المقدس را عملی نکرد، مسدود سازی مکرر راهها و دشواریهای اقتصادی بر فلسطینی‌ها تحمیل کرد، اجازه تداوم راه‌سازیها، مصادره زمین و گسترش شهرکها در بیت المقدس شرقی و دیگر نقاط واقع در کرانه باختری را که از سال ۱۹۹۲ بالاترین میزان در نوع خود بود و حتی از میزان شهرک‌سازیهای دولت نتانیاهو نیز فراتر رفت، صادر کرد.^{۱۶}

حتی زمانی که باراک در کمپ دیوید مشغول مذاکره با عرفات بود، هم زمان در حال تهیه بودجه جدید دولت اسرائیل در سال ۲۰۰۱ بود که این بودجه شامل اشکال مختلف یارانه های افزایش یافته به منظور تشویق مردم اسرائیل جهت اسکان در بیت المقدس شرقی و شهرکهای کرانه باختری می شد.^{۱۷} با احتساب گسترش شهرکها توسط باراک، گرایشهای ایدئولوژیک او در گذشته (یا به طور مستمر)، تنفر او از اعراب به طور کلی و از عرفات به طور خاص، رُستهای تندروانه بی شمار و گاه همه روزه او رفتار متکبرانه ای که با فلسطینی ها در کمپ دیوید داشت، حتی برخی از اعضا کابینه او را به این فکر واداشته بود که آیا باراک مجدانه به دنبال صلح است و واقعاً آمادگی پرداخت بهای لازم را برای صلح دارد، یا اینکه او «یک ترفند خطرناک را به کار گرفته تا عرفات را در تنگنا قرار دهد و به عموم جهانیان نشان دهد که [عرفات] از پذیرش صلح اجتناب می ورزد؟»^{۱۸} که آیا او به شکلی خودخواهانه و زیرکانه - همان طور که تعدادی از روزنامه نگاران اسرائیلی در حالی حاضر به آن قایلند - به دنبال حفظ اشغال و تسلط اسرائیل بر کرانه باختری در لفافه مذاکره برای صلح بود،^{۱۹} یا اینکه او - چنان که احتمال بیشتری می رود - واقعاً تا حدی خواهان صلح بود، ولی آن قدر مردد، سردرگم و خود رأی بود که برای این کار شخصی مناسبی نبود؟

باراک در یک اقدام خودکشی و از هم گسیختگی نهایی، روی گردانی مردم اسرائیل از چارچوب مذاکرات کمپ دیوید و سپس پیروزی انتخاباتی با اختلاف بسیار زیاد آریل شارون را تقریباً تضمین کرد. باراک طرح مصالحه ای جدی با فلسطینی ها را نه به عنوان اساسی لازم برای یک صلح قطعی، که به عنوان فاجعه ای اجتناب ناپذیر ارایه کرد - داروی تلخی که او خود به سختی توان خوردن آن را داشت.^{۲۰} هنگامی که فلسطینی ها پیشنهادهای «می خواهی بپذیر نمی خواهی بپذیر» باراک - کلینتون را در کمپ دیوید نپذیرفتند، باراک این اقدام را دلیلی بر این مدعا دانست که «فلسطینی ها هنوز تئوری مرحله به مرحله را به عنوان طرحی عملی رها نکرده اند»^{۲۱} - که این تئوری، راهبرد نابودسازی اسرائیل به شکل گام به گام است. با این اوصاف، نباید از اینکه باراک موفق نشد مردم اسرائیل را متقاعد سازد که برای رسیدگی به اوضاع شایسته تر از شارون است، متعجب شد.

کمپ دیوید

تصور عمومی از مذاکرات اجلاس سران در کمپ دیوید در ماه ژوئیه ۲۰۰۰ این است که باراک پیشنهادی بی سابقه و سخاوتمندانه به فلسطینی‌ها ارائه کرد که این پیشنهاد تنها با عدم پذیرش بهت آور و شاید حتی لجوجانه عرفات - که نه تنها مایل به مصالحه نبود، بلکه دستور به شورش خشنوت آمیز درست در هنگامی که شانسها و احتمالات انجام صلح هیچ گاه بیشتر از این نبوده - مواجه گشت. این حکایت تنها از یک اعتبار سطحی کافی برخوردار بود که در ابتدا حتی اردوگاه صلح طلبان اسرائیل را که ساده لوحانه از مقاصد واقعی رهبران فلسطینی و اینکه اسرائیل واقعاً شریکی برای صلح نیافت، فهمی نادرست به دست آورده بودند، متقاعد ساخته بود. ولی در میان تحلیل گران مهمی از اسرائیل این یأس و ناامیدی از فلسطینی‌ها به سرعت جای خود را به یک بازنگری معقولانه تر داد. بسیاری از این تحلیلگران هم اکنون انتقاد بیشتری از پیشنهادهای باراک می کنند و به درک توأم با هم دردی بیشتری از مصائب عرفات و فلسطینی‌ها رسیده اند. مشکل نخست در ارزیابی مذاکرات کمپ دیوید و مذاکرات بعدی اسرائیل - فلسطینی که تا پیش از انتخابات فوریه ادامه داشت، این است که همه پیشنهادات باراک شفاهی بودند تا ظاهراً همه گزینه‌ها و انتخابها را برای خود محفوظ نگه دارد. حتی در هنگامی که از قرار معلوم برای صلحی نهایی مذاکره می نمود، از انعقاد یک سند رسمی جلوگیری به عمل آورد. در نتیجه، حتی شرکت کنندگان در کمپ دیوید و نشستهای بعدی نیز برداشتهای متفاوتی از آنچه باراک دقیقاً پیشنهاد کرده، دارند.^{۲۲} با این حال، یک توافق عمومی در مورد طرح کلی پیشنهادهای شفاهی باراک وجود دارد:

● اسرائیل با ایجاد یک کشور فلسطینی غیرنظامی در غزه و ۸۲ تا ۸۸ درصد کرانه باختری موافقت می کرد. ظاهراً مذاکره کنندگان اسرائیلی، این پیشنهاد را بهبود بخشیدند و به رقمی در حدود ۹۲ درصد از کرانه باختری افزایش دادند. اگر چه روشن نیست که آیا باراک با این تغییر رقمی موافقت کرده یا خیر.

● در مورد مرزها، باراک پیشنهاد بازگشت اسرائیل به مرزهای پیش از ۱۹۶۷ را به همراه آنچه او استثناهایی جزئی نامید، ارائه کرد. بخش کوچکی از کرانه باختری در آن نواحی

که در مجاورت بیت المقدس یا مرزهای پیش از سال ۱۹۶۷ که ۸۰ درصد از شهر کهای اسرائیلی در آن قرار دارد واقع است، ضمیمه خاک اسرائیل می شد. در عوض این الحاق سرزمین فلسطینی ها، یک تبادل زمین انجام گرفت که طی آن به کشور فلسطینی قسمتی از سرزمین اسرائیل واقع در صحرای نقب که مجاور نوار غزه است، داده می شد.

● نظر باراک در مورد باقیمانده شهر کهای واقع در سرزمین مرکزی به طور عمده فلسطینی نشین نوار غزه و کرانه باختری - که در بسیاری از شهر کها ساکنانی افراطی زندگی می کنند - مشکوک و نامعلوم بود. هنوز مشخص نشده که آیا او در نظر داشت شهر کها بر اساس توافقی کلی از میان برداشته شوند یا اینکه اجازه داده شود اگر خود مایل باشند، به عنوان بخشی از کشور جدید فلسطین برجای خود باقی بمانند، یا اینکه آنها به ظاهر و اسماً تحت حاکمیت فلسطین باشند، ولی در حقیقت تحت کنترل نظامی اسرائیل قرار داشته باشند.^{۲۳} به احتمال زیاد حتی خود باراک نیز از قصد و نیت خویش در مورد این مسئله حیاتی و بسیار مهم آگاه نبود.

● در مورد بیت المقدس، باراک پیشنهاد کرد که همه شهر کهای یهودی نشین که در طول بیت المقدس شرقی عربی از سال ۱۹۶۷ تا بدان زمان ساخته شده اند، به بیت المقدس بزرگ ملحق گردد و در مورد آن دسته از شهر کهای یهودی که در حومه های شهر قرار داشتند نیز به همین ترتیب عمل می شد که در واقع بیت المقدس بزرگ تا کرانه باختری گسترش می یافت. حاکمیت بر محله های عرب نشین باقیمانده در بیت المقدس شرقی و منطقه مسلمان نشین در بخش قدیم شهر بیت المقدس به فلسطینی ها داده می شد و آنها مجاز بودند که پایتخت خود را در این مناطق تأسیس کنند. اسرائیل حاکمیت باقیمانده بخش قدیمی شهر بیت المقدس را در اختیار خود می گرفت. اگر چه ظاهراً دست کم باراک برای مدتی نوعی حاکمیت مختلط را بر آنچه اسرائیلی ها معبد سلیمان و اعراب حرم الشریف می نامند - یعنی فلاتی که دو مکان مقدس مهم مسلمانان، مسجد الاقصی و قبه الصخره بر آن قرار دارد - در نظر داشت.

● در مورد دره رود اردن و قله های کوهستانی مجاور آن، باراک بر ساخت مداوم شهر کهای اسرائیلی، پایگاههای هشدار سریع و پایگاههای نظامی و گشتهای نظامی برای یک

دوره زمانی ۶ تا ۱۲ ساله در این ناحیه تأکید نمود که پس از اتمام این دوره شرایط و مقتضیات امنیتی اسرائیل می‌توانست مورد ارزیابی دوباره قرار گیرد. ظاهراً باراک این امکان را باقی گذاشت که این نیروهای اسرائیلی، اسماً بخشی از نیروی گسترده پاسدار صلح به حساب آیند، ولی روشن بود که اسرائیل حضور نظامی و کنترل مؤثر خود را بر این ناحیه نداد می‌بخشید.

● در مورد مسئله آب، باراک به ظاهر تنها پیشنهاد نمود که اسرائیل و فلسطینی‌ها در گسترش منابع آبی برای دو کشور عمدتاً از طریق شیرین‌سازی آب دریا با یکدیگر همکاری کنند. هر چند بیشتر سفره‌های آب خیز موجود، در ۶ تا ۸ درصد کرانه باختری که به اسرائیل ملحق می‌شد قرار می‌گرفت.

● در مورد مسئله آوارگان فلسطینی، باراک مسئولیت اخلاقی و تاریخی اسرائیل در ایجاد مسئله آوارگان را نپذیرفت، حتی اسناد رسمی فلسطینی‌ها را که به طور مفصل و گسترده از خاطرت اسرائیلی‌ها، بیانیه‌های نظامی و تحقیقات تاریخی جدید اسرائیلی‌ها نقل قول و ذکر مطلب می‌نمود، رد کرد.^{۲۴} باراک تمایز قایل شدن میان اصل حقوق آوارگان فلسطینی و تحقق عملی آن را نپذیرفت. باراک حداکثر اجازه بازگشت ۱۰ هزار نفر آواره را به اسرائیل به عنوان بخشی از برنامه الحاق مجدد خانوادگی و یک ژست اسرائیلی، نه به عنوان حقی برای فلسطینی‌ها می‌داد.

درست است که پیشنهادهای باراک به فلسطینی‌ها به ویژه در مورد موافقت با ایجاد یک کشور فلسطینی و سهم شدن در حداقل بخشی از شهر بیت المقدس بیشتر و بزرگتر از پیشنهادهای پیشین اسرائیل به آنان بود، ولی از سوی دیگر اگر بگوییم پیشنهادهای باراک برای دستیابی به مصالحه‌ای حقیقتاً عادلانه که به تشکیل یک کشور فلسطینی عملی و کارآمد منجر شود ناکافی بود، پر بیراه نگفته‌ایم. شماری از تحلیلگران سیاسی اسرائیل در خلال چند هفته از مذاکرات کمپ دیوید بدین نتیجه رسیده بودند.^{۲۵} ارزیابی رک و صریح زعوشیف، سرپرست روزنامه نگاران امنیتی/نظامی اسرائیل و شخصی میانه‌رو در طیف سیاسی اسرائیل بسیار روشنفکر و گویاست. به عقیده شیف، به علت نقض‌های جاری روح موافقت‌نامه اسلو توسط باراک - «مهمتر از همه گسترش بی‌وقفه شهر کهای موجود و ساخت شهر کهای جدید به

همراه مصادره همزمان زمینهای فلسطینی ها در داخل و در اطراف شهر بیت المقدس و نیز در دیگر نواحی» - فلسطینی ها «از هر سو مورد محاصره قرار گرفته بودند.» شف از این رو بدین نتیجه می رسد که «امیدواریهای فلسطینی ها در مورد توانایی ایجاد یک کشور فلسطینی عملی و کارآمد درست در برابر چشمهایشان کم رنگ می شد. آنها با چند گزینه غیر قابل تحمل مواجه بودند، اشغال در حال گسترش [زمینهای خویش] را بپذیرند، با مجمع الجزایری بدبخت و فلاکت بار تشکیل دهند یا یک شورش را آغاز کنند.»^{۲۶} پس از آنکه تحلیلگران سیاسی اسرائیلی و فلسطینی شروع به رسم نقشه های مشروح نمودند معلوم گشت که نه تنها غزه و کرانه باختری توسط دولت اسرائیل تقسیم و جدا می شدند بلکه هر کدام از این دو ناحیه به صورت جزایر و سرزمینهایی که شهرکها، بزرگراهها و مواضع نظامی اسرائیل اطراف آن را فراگرفته در می آمدند و پیوند و ارتباط این دو ناحیه «همیشه تحت کنترل اسرائیل، ارتش اسرائیل و شهرک نشینها در می آمد.»^{۲۷} کشور در حال حاضر ضعیف و ناتوان فلسطینی با داشتن اندک یا هیچ گونه کنترل بر منابع آبی خویش و نداشتن هیچ گونه دسترسی به کشورهای همسایه از طریق مرزهای مستقلاً تحت کنترل خویش و اینکه حتی آزادی جابه جایی و تجارت داخلی آن در معرض منع رفت و آمدهای مداوم اسرائیل قرار دارد، از نظر اقتصادی کاملاً وابسته به - و آسیب پذیر در مقابل - اسرائیل خواهد بود.^{۲۸} موارد زیر نتایج و عواقب پیشنهادهای باراک است که به شکلی مفصل تر ذکر می شود.

مرزها

نخست اینکه «ناحیه اصلی» بیت المقدس که از سال ۱۹۶۷ گسترش یافته و تقریباً یک پنجم کل کرانه باختری را در بر می گرفت، حال جزئی از شهر بیت المقدس می شد. مرزهای شرقی این «بیت المقدس بزرگ» و دیگر شهرکها به تازگی ضمیمه شده تقریباً به شهر فلسطینی اریحا می رسید که این شهر تنها فاصله اندکی تا رود اردن و بحر المیت دارد. نتیجه نهایی این واقعیتها این می شد که کرانه باختری تقریباً به دو نیم تقسیم می شد.^{۲۹} دوم اینکه، آن بلوکهای معروف به بلوکهای شهرکها که باراک پیشنهاد الحاق آنها را داد، ده برابر منطقه

تل آویو بوده و شامل روستاهای فلسطینی است که جمعیت ۱۲۰ هزار نفری آنها حقیقتاً بیشتر از جمعیت ساکنان شهر کهاست. سرنوشت این جمعیت عرب چه می شد؟ از آنجایی که غیر قابل تصور بود که اسرائیل بخواهد شمار فراوانی از شهروندان عرب جدید به کشور اسرائیل اضافه کند احتمالاً این جمعیت به هر طریق ممکن جابه جا و منتقل می شدند و بدین وسیله با همه مسایل اخلاقی و عملی که ناگزیر در برداشت، مسئله آوارگان را حادثتر می ساخت؛ سوم اینکه، زمینهایی که باراک پیشنهاد اعطای آن را در تبادل سرزمین به فلسطینی ها نمود، تنها در حدود ۱۰ درصد آن زمینهایی بود که اسرائیل از فلسطینی ها می گرفت. از این گذشته، این زمینها بیابانی و خشک بودند. برعکس، زمینهایی که اسرائیل به خاک خود ضمیمه می کرد نسبتاً حاصل خیز بودند. حتی مهمتر اینکه این زمینها در برگیرنده بیشتر سفره های آب خیز زیرزمینی کرانه باختری بودند. مهمترین علتی که شهرکها در این ناحیه ساخته شده بودند دقیقاً همین بود.^{۳۰}

تسلط نظامی اسرائیل

استقلال کشور فلسطینی به وسیله تداوم تسلط و کنترل نظامی اسرائیل بر سراسر کشور جدید فلسطینی به شدت در خطر می افتاد و شاید بی اعتبار می گشت. بنا بر پیشنهاد های باراک، اسرائیل به تسلط بر تمام نقاط دسترسی مرزهای فلسطین به جهان خارج ادامه می داد، گشت زنی و حفاظت از همه شهرکهای یهودی نشین که بر جای خود واقع در کرانه باختری و حتی شاید در غزه باقی مانده بودند را تداوم می بخشید و دست کم به مدت شش سال - و با وجود اینکه فلسطینی ها این را می دانستند شاید برای مدتی نامعلوم - در سراسر دره رود اردن باقی می ماند.

بیت المقدس

شرایط بیت المقدس برای فلسطینی ها نه فقط به دلایل مذهبی یا سمبولیک غیر قابل تحمل می شد. همان طور که شرحش گذشت، باراک اصرار داشت که فلسطینی ها همه

واقعتهای ایجاد ی اسراییل از ۱۹۶۷ را بپذیرند به جز اینکه حاکمیت بر باقیمانده محله های عرب نشین در بیت المقدس شرقی به فلسطینی ها واگذار می شد. مسئله این بود که این محله ها به شکل سرزمینهای محصور منفرد و ضعیفی در می آمد که نه تنها از بقیه کشور فلسطین مجزا می شدند، بلکه حتی توسط محله ها، جاده ها و پایگاههای نظامی یهودیان از یکدیگر نیز جدا می گشتند. از سال ۱۹۶۷ این سیاست اسراییل بود که بر تمامی بیت المقدس کنترل سیاسی و اقتصادی یهودیان را برقرار سازد تا شرایطی به وجود آورد که ساکنان عرب را متقاعد به ترک آنجا کند. به منظور نیل بدین هدف، محله های یهودی به کمک یارانه های فراوان در بیت المقدس شرقی ساخته شد، در حالی که محله های عرب نشین، فقیر و محروم از کمکهای اقتصادی و حتی محروم از اکثر خدمات شهری نگه داشته شدند. در نتیجه، حتی اگر عرفات با پیشنهاد های باراک موافقت می کرد هم آینده درازمدت صلح و ثبات میان اعراب و یهودیان در متن چنین نابرابری سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بسیار غم انگیز و ناامید کننده می بود.

برخی از مقامات شهری و مهندسان شهرسازی سابق بیت المقدس از جمله معاون شهردار، آقای مروون بنونیستی حال آشکارا اقرار می کنند که قصد و هدف سیاستهای اسراییل همین بوده است. برای مثال، گزارشی را که نیویورک تایمز در پانزدهم مارس ۱۹۹۷ چاپ کرد ملاحظه نمایید، گزارشی که بسیار مهم است، ولی در مورد آن کمتر سخن گفته می شود. در این گزارش، شماری از مقامات کنونی و پیشین اسراییل اقرار نموده اند که «برنامه ریزی سیاسی» و «سیاستهای توسعه ای نامتعادل» برای تضمین تسلط یهودیان بر بیت المقدس و برای تشویق و ترغیب فلسطینی ها به ترک شهر به سمت شهرهای مجاور واقع در کرانه باختری به کار گرفته شده بود. حتی شهردار قدیمی بیت المقدس، تدی کُلک (Teddy Kollek) که قبلاً اظهار داشته بود برای کمک به جمعیت عرب بیت المقدس هر کاری که می توانسته انجام داده است، در یک مصاحبه با روزنامه اسرایلی معاریو در دهم اکتبر ۱۹۹۰ کاملاً متفاوت سخن گفته بود. او به صراحت اقرار کرده بود که اعراب بیت المقدس شرقی «شهروندانی درجه دوم و سوم» شده بودند شهردار که خود آقای کلک باشد هیچ کمکی

به رشد و توسعه آنها نکرد و هیچ چیز نساخت. «برای بیت المقدس یهودی نشین کارهایی کردم. برای بیت المقدس شرقی؟ هیچ کار!»

کانون مسایل مذهبی/اسمبولیک بیت المقدس، حاکمیت سیاسی بر معبد سلیمان یا حرم الشریف بود. اسرائیلی ها از سال ۱۹۶۷ بر تمامی بخش قدیمی شهر کنترل داشته اند، اگر چه به مراجع صلاحیت دار مذهبی مسلمانان اجازه اداره مسجدهای واقع بر معبد سلیمان را داده اند، همان گونه که شرح داده شد در کمپ دیوید شواهدی وجود داشت که باراک در حال بررسی گونه ای توافقات پیشنهادی است: حاکمیت مشترک اعراب و یهودیان بر معبد سلیمان یا «حاکمیت خداوند» به جای حاکمیت کشوری خاص، یا توافقی که به موجب آن اسرائیل بر دیوار غربی واقع بر بخش پایین تر تپه، حاکمیت پیدا می کرد و فلسطینی ها (یا شاید یک نمایندگی بین المللی مسلمانان) بر مسجدهای واقع بر بالای تپه حاکمیت می یافتند. ظاهراً عرفات هرگونه مصالحه ای که حاکمیت فلسطینی ها را بر تمامی بخش قدیمی شهر بیت المقدس به جز محله یهودی نشین و دیوار غربی تضعیف می نمود، رد می کرد. این موضع تا حد زیادی سرسختانه بود. ولی بنابر پیشنهادهای باراک، اسرائیل به شکلی مؤثر کنترل دسترسی به زیارتگاههای مذهبی مسلمانان را ادامه می داد. قدرتی که در سالهای اخیر برای جلوگیری از ورود فلسطینی های بیرون بیت المقدس به بخش قدیمی شهر، بارها به کار گرفته شده بود. همان طور که عرفات در پاسخ به توافق پیشنهادی کلینتون که براساس آن اسرائیل اجازه یک «محوطه مستقل ریاستی» را جنب مسجد الاقصی به فلسطینی ها می داد، به او گفت: «بدین سان [این محوطه] جزیره کوچکی خواهد بود که در محاصره سربازان اسرائیلی که ورودیها را کنترل می کنند، قرار دارد.»^{۳۱} به علاوه، از یک جهت عمده واقعاً باراک موضع اسرائیل را سفت و سخت تر کرد و این در هنگامی بود که باراک درخواست نمود یک مکان در بالای معبد سلمان برای عبادت یهودیان در نظر گرفته شود. آن هنگام که اسرائیل بخش قدیمی شهر را در سال ۱۹۶۷ به تصرف درآورد، موشه دایان، وزیر دفاع اسرائیل، یهودیان را از عبادت بر بالای معبد سلیمان منع کرده بود (همان گون که با ساخت دیوار غربی یهودیان بر روی معبد سلیمان مخالفت کرد)، به این امید که از درگیری

مذهبی نه تنها با فلسطینی‌ها بلکه با همه جهان اسلام پرهیز کند. این منع از آن زمان به بعد باقی بود و تا زمان باراک تنها از جانب افراطی‌ترین فرقه‌های بنیادگرای یهودی با آن مخالفت ورزیده شد.^{۳۲} پس از بررسی کلیه جوانب امر باید گفت بدان علت که کل جهان اسلام بر حاکمیت کامل مسلمانان بر حرم الشریف پافشاری و تأکید می‌کرد، اختیارات عرفات در این مورد اندک بود.^{۳۳} به هر حال در ماههای بعد از کمپ دیوید، باراک شروع به عقب‌نشینی از خواست آشکار خود جهت بررسی توافقهایی در خصوص معبد سلیمان نمود و دیگر راجع به حاکمیت مشترک یا حاکمیت خداوند کمتر حرفی شنیده شد.

مسئله آب

پیشنهادهای باراک در کمپ دیوید به نحوی مؤثر تسلط اسرائیل را بر بیشتر آبهای کرانه باختری تداوم بخشید؛ زیرا مهمترین سفره‌های آب خیز در سرزمین تازه الحاق شده به اسرائیل وجود داشت. صرف نظر از دیگر علل، بدین علت طرح باراک برای فلسطینی‌ها غیرقابل تحمل و گواهی روشن بر این بود که باراک هنوز در مقابل تأسیس یک کشور فلسطینی واقعاً مستقل و کارآمد مقاومت می‌ورزد.

حق بازگشت

دیگر مسئله - حداقل در ظاهر - بفرنج، «حق بازگشت» آوارگان فلسطینی بود. تقریباً هیچ اسرائیلی، هر قدر هم که به جناح چپ متمایل باشد، نمی‌تواند پافشاری ظاهری - و نه حقیقی - فلسطینی‌ها بر اینکه همه آوارگان حق بازگشت به خانه‌ها و روستاهای خود در اسرائیل را دارند، بپذیرد - خانه‌ها و روستاهایی که بیشتر آنها به هر حال دیگر وجود ندارند. «بازگشت» حدود سه میلیون فلسطینی بدین معنی خواهد بود که در خلال مدت کوتاهی دیگر اکثریت با یهودیان نخواهد بود و مهمترین علت وجودی ایجاد کشوری یهودی از میان خواهد رفت. در عصر کنونی نمونه‌ها یا الگوهایی از دو قوم که مدتهای طولانی با هم در حال جنگ بوده و ناگهان توانایی زندگی در صلح و سازش درون محدوده یک کشور کوچک را پیدا

می‌کنند، وجود ندارد. قبرس، لبنان، ایرلند شمالی، بوسنی، کوزوو، رواندا و بسیاری از کشورهای دیگر موارد نقضی جدی برای این مسئله به حساب می‌آیند. با این همه، باراک نه تنها حق بازگشت فلسطینی‌ها را نپذیرفت، همچنین قاطعانه از پذیرش هرگونه مسئولیت عملی و اخلاقی اسرائیل در برابر حوادث ۱۹۴۸ سرباز زد. این مسئله‌ای به کلی متفاوت است. نه تنها بدین علت که انکار مسئولیت اسرائیل صرفاً دروغ است، بلکه مهمتر از آن بدان خاطر که پذیرش چنین مسئولیتی، راه را برای انجام سازش در مورد مسئله بازگشت براساس تفکیک میان اصل بازگشت فلسطینی‌ها و انجام عملی آن هموار می‌ساخت.

واکنش فلسطینی‌ها

بنابراین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها در کمپ دیوید راجع به همه مسایل مهم اختلافات زیادی داشتند و برخلاف اعتقاد عمومی آن زمان، اختلافات تنها بر سر معبد سلیمان و حق بازگشت نبود. تا به حال بیشتر اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها عرفات را برای شکست مذاکرات کمپ دیوید و شورش بعدی فلسطینی‌ها سرزنش نموده‌اند. منتقدان، دو بحث کلی مطرح کرده‌اند. جدی‌ترین بحث آنها این است که عرفات در کمپ دیوید تنها پیشنهادهای باراک را دریافت داشته و نزد خود نگاه داشت و خواست او این بود که شخصاً هیچ‌گونه توافقی انجام ندهد. این نظر تلویحاً به طور نامعقولی بیان می‌دارد که فلسطینی‌ها و نه اسرائیلی‌ها همه کارتهای بازی را در اختیار داشتند. برپایه این نظر، عرفات می‌پنداشت که اگر به مدت کافی از خود مقاومت نشان دهد سرانجام می‌تواند به هدف حقیقی خود که نابودی مرحله به مرحله اسرائیل بود، برسد. این بحث و جدل تفاوت چشمگیر قدرت اسرائیل و فلسطینی‌ها را نادیده می‌گیرد، به تاریخ طولانی سازهای فلسطینی‌ها که به دهه ۱۹۷۰ بر می‌گردد و در سال ۱۹۸۸ شکلی رسمی به خود می‌گیرد، بی‌توجهی می‌کند و توافقهایی اضافی که عرفات هم در اسلو به سال ۱۹۹۳ و هم در کمپ دیوید به سال ۲۰۰۰ به انجام رسانید را در نظر نمی‌گیرد. عرفات و تشکیلات خودگردان فلسطین با توافق رسمی در مورد پذیرش راه حلی مبتنی بر دو کشور از سال ۱۹۹۸ و غیرنظامی کردن فلسطین - و نه اسرائیل - پذیرفتند که

اسرائیل برای همیشه بسیار قویتر از فلسطین باشد و ۷۸ درصد سرزمین فلسطین در اختیار اسرائیل باشد. همان طور که در حکم قیمومت جامعه ملل به بریتانیا در سال ۱۹۱۹ ذکر شده بود. در کمپ دیوید عرفات واقعاً حتی پا را از این هم فراتر نهاد؛ زیرا او با پذیرفتن الحاق حداقل برخی شهرکهای یهودی نشین به بیت المقدس گسترده شده از جمله بیت المقدس شرقی سابقاً عرب نشین، مقدار زمینهایی را که کشور فلسطینی در اختیار می گرفت، باز هم کاهش می داد.^{۲۵}

در واقع، یک مورد بسیار بهتری در دست است که عرفات هم در اسلو و هم در کمپ دیوید در پذیرفتن واقعیتهای ایجاد شده توسط اسرائیل بسیار فراتر از انتظار نشان داد. عرفات با پذیرش به تعویق انداختن مسئله شهرکهای یهودی نشین واقع در غزه، کرانه باختری و بیت المقدس شرقی در اجلاس اسلو، به رابین، پرز، نتانیا هو و باراک اجازه داد تا ادعا کنند که توسعه طلبی بی وقفه اسرائیل، موافقت نامه اسلو را نقض نمی کند. عرفات در کمپ دیوید ظاهراً با پذیرش الحاق محله های یهودی نشین به اسرائیل و حاکمیت فلسطین تنها بر محله های عرب نشین غیرهم جوار در بیت المقدس شرقی و در نتیجه به باراک در ایجاد یک نقطه انفجار ذاتاً بی ثبات و غیرمنصفانه در آینده کمک کرده بود.

بنابراین، این بحث مهم که عرفات سازش ناپذیر فرصتی طلایی برای صلح را نپذیرفت هیچ پایه و اساسی ندارد. اتهام ملایم تری که به عرفات زده می شود - به عنوان مثال، بحثهایی که توماس فریدمن خبرنگار مهم نیویورک تایمز در یک سری ستونهای تأثیرگذار مطرح می کند - این است که اگر چه پیشنهاد های باراک در کمپ دیوید برای برآورده ساختن خواسته های قانونی فلسطینی ها کافی نبود، عرفات می بایست به طور مشروع آن پیشنهادات را به عنوان اساسی برای مذاکرات دنباله دار می پذیرفت و به جای اینکه دیپلماسی را به نفع خشونت کنار بگذارد، پیشنهاداتی متقابل ارایه می داد. در واقع، فریدمن و بسیاری از منتقدان اسرائیلی عرفات در حال حاضر عموماً استدلال می کنند که عدم پذیرش پیشنهاد های باراک از جانب تشکیلات خودگردان فلسطین و به راه انداختن «این شورش احمقانه» به وسیله عرفات تنها می تواند به عنوان دلیلی تعبیر شود که عرفات هرگز از مصالحه ای مبتنی بر دو

کشور آرام نمی گرفته؛ زیرا او هرگز از هدف بلند مدت خود مبنی بر نابودی اسرائیل دست برنداشته است.^{۳۶}

در حالی که این بحث - شاید به خاطر تأکید بی حد و حصرش - به طور فزاینده ای در حال تبدیل شدن به حقیقتی وحیانی است، هیچ گونه دلیل یا مبنایی منطقی به نفع آن وجود ندارد. این بحث محققاً بر این فرض سست و ضعیف استوار گشته که عدم پذیرش مذاکرات کمپ دیوید توسط فلسطینی ها و متعاقب آن، شروع انتفاضه نتیجه احتمالی دیگری باقی نمی گذارد. با این وجود، پیشنهادهای «می خواهی بپذیر، نمی خواهی بپذیر» باراک به فلسطینی ها اجازه داشتن کشوری حقیقتاً کارآمد و مستقل را نمی داد و اقدامات او بر روی زمین به ویژه گسترش مداوم و حتی افزایش یافته شهرک سازیها و جاده سازیهای نظامی، تسلط اسرائیل بر بیشتر کرانه باختری و غزه را همیشگی ساخته و تحکیم می کرد و حتی این تسلط و اشغال را برگشت - ناپذیر تر می کرد. البته هرگز نمی توان ثابت کرد که برخی فلسطینی ها - که شاید عرفات هم جزو آنها باشد - آرزوی باز پس گیری همه سرزمین فلسطین را حتی در کنج ذهن خویش نداشته اند. ولی اگر هم چنین خیالهایی داشته باشند، تفاوت چشمگیر قدرت میان اسرائیل و کشور غیرنظامی شده فلسطین هرگونه تلاشی برای عملی ساختن چنین خیالهایی را غیرممکن می سازد. اگر زمانی کشور فلسطینی ایجاد شد، همیشه باید به هوش بود که خشونت مستمر علیه اسرائیل یقیناً به واکنش نظامی شدید این کشور منجر می شود که این امر برای همیشه به تشکیل کشور فلسطین پایان می دهد و سرکوب فلسطینی ها به دست اسرائیلی ها در آن شرایط در سراسر جهان اقدامی مشروع و قانونی برای دفاع از خود تلقی خواهد شد.

این بحث که عرفات می بایست به اتکا و اعتماد به دیپلماسی ادامه می داد تا نارساییها و نقاط ضعف پیشنهادهای باراک را در کمپ دیوید جبران کند، بحثی جدی تر و قانع کننده تر است. در واقع، با توجه به واکنش اسرائیل علیه شورش فلسطینی ها، انتخاب شارون به نخست وزیری و در پی آن شدت یافتن شورش فلسطینی ها به شکل تروریسم آشکار علیه مردم اسرائیل در داخل خط سبز، به طور یقین دلایل معقولی برای انتقاد از توان تصمیم گیری

صحیح عرفات وجود دارد. با این حال، به این بحث نیز اشکالاتی جدی وارد است: نخست اینکه، نمی‌توان گفت که باراک حاضر بود از آنچه در کمپ دیوید انجام داد یا را فراتر بگذارد. بی‌تردید گزارش‌های موثقی در دست است که در مذاکرات سری بعدی که در تفریحگاه تابا (Taba) در سینا برگزار گردید، هم نمایندگان اسرائیل و هم نمایندگان فلسطین - که ناامید از رسیدن به یک توافق نامه و نجات روند صلح پیش از انتخاب قریب الوقوع آریل شارون بودند - نسبت به مذاکرات کمپ دیوید انعطاف‌پذیری بیشتری از خود نشان دادند. از دیگر سوی، برای تردید در اینکه باراک اعطای امتیازات بیشتری توسط گروه مذاکره‌کننده خود را پذیرفته باشد، دلایل خوبی وجود دارد؛ زیرا او در خلال این مدت یک سری اظهارات علنی انجام داد که حقیقتاً از مواضع خود در کمپ دیوید عقب‌نشینی کرد: برای مثال در مورد تمایل خود برای تقسیم حاکمیت بر معبد سلیمان با عرفات و یا جهان عرب. بی‌تردید انتخابات پیش روی باراک را در مورد این مسئله و دیگر مسایل در تنگنا قرار داده بود، ولی این قضیه این واقعیت را که عرفات دلایل کمی برای امیدواری به انجام اقداماتی فراتر از این سوی اسرائیل داشت، تغییر نمی‌دهد. از آن مهمتر اینکه، سابقه تاریخی از سال ۱۹۶۷ و به ویژه از زمان توافقی‌های اسلو در سال ۱۹۹۳ روشن می‌سازد که هر قدر «روند صلح» طولانی‌تر شود، اسرائیل از قدرت فراوان خود جهت به نتیجه نرسیدن مذاکرات به وسیله ایجاد واقعیت بر روی زمین، استفاده بیشتری می‌کند و این اشکالی اساسی است بر این بحث که عرفات می‌بایست با ادامه مذاکرات به طور نامعلوم موافقت می‌کرد یا به نوعی توافق محدود یا «موقتی» که توافقی‌های مشخص در مورد مسایل اصلی یعنی مرزها، شهرکها، بیت المقدس، آب و حق بازگشت آوارگان را به آینده موکول می‌کرد، رضایت می‌داد.

به طور خلاصه، منتقدان عرفات در انتقادات خود - اگر قرار باشد جدی گرفته شود - باید پذیرای این واقعیت ناگوار باشند که اسرائیلی‌ها و به طور قطع باراک و در حال حاضر شارون به فلسطینی‌ها بهانه‌های زیادی داده‌اند که باور داشته باشند یک دوره توافقی‌های موقتی و گذرانه تنها به صلحی فراگیر و توافقی عادلانه نمی‌انجامد، بلکه بیشتر به سوی تحکیم عمیق‌تر و برگشت‌ناپذیرتر اشغال و تسلط اسرائیل منجر می‌شود. گذشته از این،

انتقادات علیه عرفات بر این فرض نامطمئن و ضعیف استوار گشته که او اجازه قیام فلسطینی‌ها یا انتفاضه را صادر کرد، یا دست کم به طور قابل توجهی شورش را تحت کنترل خود داشت و از آن به عنوان ترفندی جهت کسب امتیازاتی بزرگ از اسرائیلی‌ها در جریان مذاکرات استفاده کرد. نخست اینکه، زمان به نفع این انتقاد حکم نمی‌کند؛ زیرا انتفاضه دو ماه پس از شکست مذاکرات کمپ دیوید و در پی دیدار آریل شارون از معبد سلیمان - که با تأیید باراک انجام شده بود - آغاز شد. دوم اینکه، حتی نیروهای جاسوسی اسرائیل نیز در مورد میزان کنترل عرفات بر انتفاضه اختلاف نظر داشتند. تا این لحظه هیچ کس نمی‌داند که عرفات دستور شورش را داد یا آن انفجاری بود که از پایین صورت گرفت. انفجاری که نه تنها به خاطر ناامیدی فلسطینی‌ها از «روند صلحی» که حتی باعث سرکوبگری و توسعه طلبی بیشتر اسرائیلی‌ها از زمان توافقهای اسلو شده بود، به وقوع پیوست، بلکه به خاطر نارضایتی و سرخوردگی عمومی فلسطینی‌ها از امتیازات اعطایی عرفات و حکومت استبدادی فاسد او حادث گشت.^{۳۷} با توجه به این، عرفات تنها می‌توانست امیدوار باشد که در قدرت باقی بماند، چنان که در گذشته نیز بارها این کار را کرده بود. ولی این بقا نه به معنی رهبری افکار عمومی فلسطینی‌ها، بلکه بیشتر به مفهوم پیروی از آن بود، او به جای اینکه این ببر را به کنترل در می‌آورد، می‌بایست بر پشت آن سوار می‌شد.

احتمالاً هر دو نظر، قضیه را بیش از حد ساده کرده‌اند؛ زیرا شواهد رو به افزایشی به نفع تبیین دقیق‌تر و ظریف‌تری از انتفاضه در دست می‌باشد. احتمالاً نه عرفات دستور به آغاز انتفاضه به عنوان یک تسریع راهبردی در روند مذاکرات با باراک داد و نه امروزه انتفاضه صرفاً انفجاری از پایین تلقی می‌شود. بهترین تفسیر این است که انتفاضه الاقصی به عنوان یک حادثه عمدتاً خودجوش که عرفات و تشکیلات خودگردان کنترلی اندک بر آن داشته آغاز شد. به ویژه هیچ گونه مدارک و شواهد و هیچ اتفاق نظری در میان نیروهای اطلاعاتی اسرائیل در این مورد که آیا عرفات دستور انتفاضه را داد یا اینکه او در برابر آن تسلیم شد یا ناتوان از کنترل موج اخیر بمب‌گذاریهای تروریستی فلسطینی‌ها در داخل اسرائیل بود، وجود ندارد. یک دسته بحثهای دیگر، میان مسایل اخلاقی و مسایل عملی و واقعی در ارزیابی انقلاب

فلسطینی‌ها پس از شکست مذاکرات اسلو و کمپ دیوید تفکیک قابل می‌شود. اگر چه طرفداران سیاست عدم خشونت با این نظر موافق نیستند ولی در طول تاریخ، انقلاب غالباً هنگامی تجلی پذیر می‌شود که روند سیاسی با شکست مواجه گردد و هیچ راه دیگری برای جبران بی‌عدالتی‌های عمده وجود نداشته باشد.

فلسطینی‌ها بارها اعلام کرده‌اند که انتفاضه به معنای واقعی کلمه، متوجه کشور یا مردم اسرائیل نیست، بلکه تنها علیه اشغال مستمر کرانه باختری و غزه توسط اسرائیل است. این واقعیت که به استثناء چند مورد، خشونت فلسطینی‌ها (حداقل تا زمان انتخاب شارون) صرفاً متوجه نیروهای نظامی اسرائیل یا بیگانه‌ترین شهرک‌نشینان سرزمینهای اشغالی و نه در داخل مرزهای پیش از سال ۱۹۶۷ اسرائیل بوده، به این ادعای فلسطینی‌ها که از اهمیت اخلاقی و سیاسی فراوانی نیز برخوردار است، صحت و اعتبار می‌بخشد. گسترش اقدامات تروریستی آشکار فلسطینی‌ها - بمب‌گذاریهایی که متوجه شهروندان غیرنظامی است - درست به داخل اسرائیل معادله اخلاقی و شاید معادله عملی را برهم زده است. تا پیش از بمب‌گذاریهایی اخیر می‌شد با اطمینان بحث کرد که از نظر اخلاقی این بحث که عرفات انتفاضه فلسطین را در کنترل داشت یا خیر، یا اینکه انتفاضه یک سیاست طراحی شده از بالا بود یا انفجاری خودجوش از پایین و یا ترکیبی از هر دو، بحثی بی‌ربط است؛ زیرا فلسطینی‌ها نه تنها برای شورش علیه اشغال و سرکوبگری اسرائیل دلایلی منطقی و بجا داشتند، بلکه عموماً از شیوه‌هایی منظم و مقید استفاده می‌کردند که بدان وسیله بین جامعه اسرائیل و کشور اسرائیل به عنوان نیرویی اشغالگر تفاوت گذاشته می‌شد.

بی‌شک مسئله اخلاقی، مسئله‌ای پیچیده و دشوار باقی خواهد ماند؛ زیرا اجرای سیاستهای تنبیه دست جمعی و انسداد راهها بر روی فلسطینی‌ها توسط اسرائیل، آسیبهای فراوانی به شهروندان فلسطینی وارد ساخته است. با این حال، عواقب عملی گرایش فلسطینی‌ها به خشونت - حتی زمانی که این خشونتها تنها متوجه اشغالگری بود - مسئله دیگری است. طی مدت کوتاهی اقدامات خشونت بار فلسطینی‌ها فاجعه‌آمیز بوده و روز به روز نظراتی از جمله حتی نظرات مقامات تشکیلات خودگردان ابراز می‌شوند که خواستار بازنگری

و بررسی مقاومت غیرمسلحانه در برابر اشغالگری هستند.^{۲۸} از سوی دیگر، هنوز برای پی بردن به اینکه آیا روند صلح ضربه ای مهلک خورده یا تنها ضربه ای موقتی بر آن وارد شده، خیلی زود است. گذشت چند سال از حکومت شارون ممکن است مردم اسرائیل را متقاعد سازد که سازش بیشتر با فلسطینی‌ها ضروری است. اجازه دهید بحث را به گونه ای دیگر بیان کنیم. پس از کمپ دیوید، فلسطینی‌ها با یک دوراهی دشوار مواجه بودند: مذاکرات نامعلوم طولانی، قریب به اطمینان اشغال و تسلط اسرائیل را تحکیم و تشدید می کرد، در حالی که مقاومت مسلحانه در برابر اشغال، خطر واکنش و از آن بدتر، سرکوبگری اسرائیلی‌ها را در پی داشت. شاید حداقل در اصل راه سومی هم وجود داشت. بی شک یک مهاتما گاندی یا مارتین لوتر کینگ (پسر) فلسطینی حداقل در کوتاه مدت برای وادار ساختن اسرائیلی‌ها جهت بازگشت به مرزهای سال ۱۹۶۷، بر عرفات ترجیح داده می شد. اگر چه شاید با اطمینان نتوان گفت که شیوه‌های آن دو موفقیت بیشتری کسب می کرد. علاوه بر این، حداقل تا پیش از گرایش فلسطینی‌ها به سمت اقدامات تروریستی آشکار نباید این قربانیان را برای انتخاب خط مشی اشتباه جهت مقاومت سرزنش کرد. با این حال، با توجه به تفاوت‌های عظیم قدرت میان اسرائیل و فلسطینی‌ها، ناتوانی یا عدم تمایل اسرائیلی‌ها، حکومت آمریکا و جامعه یهودیان آمریکا در رها کردن و دست کشیدن از اسطوره‌های بی اعتبار شده اسرائیلی و هزینه‌های اخلاقی و عملی ناشی از تروریسم فلسطینی، به نظر می رسد در بلند مدت هیچ راه حل جایگزین دیگری غیر از انجام مذاکرات همراه با مقاومت غیرخشونت آمیز در برابر اشغالگری مداوم اسرائیل وجود نخواهد داشت.

صلحی در آینده

شورش فلسطینی‌ها در سال ۲۰۰۱-۲۰۰۰ این امر را بیش از پیش آشکارتر ساخته که هیچ صلح حقیقی که هم عادلانه و هم پایدار باشد در بلند مدت بدون عقب نشینی تقریباً کامل اسرائیل به مرزهای پیش از ژوئن ۱۹۶۷ امکان پذیر نیست. امروزه تنها اندکی از فعالان و

اندیشمندان صلح در اسرائیل حاضر به بررسی این مسئله هستند. ولی یک دهه قبل نیز در مورد ضرورت تشکیل یک کشور فلسطینی و یک سال قبل در خصوص تقسیم بیت المقدس همین وضعیت وجود داشت. گسترش اسرائیل در پی حمله اعراب به سال ۱۹۴۸ به احتمال قوی به نفع امنیت اسرائیل عمل کرد؛ زیرا طرح تقسیم سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ به اسرائیل مرزهایی داد که دفاع به طور نامحدود در برابر دشمنان مصمم برایش دشوار می بود. ولی آن موضوع ساده ای نبود؛ زیرا عدم پذیرش اسرائیل - هر چند قابل درک بود - جهت بازگشت به مرزهای تعیین شده توسط سازمان ملل یا اجازه دادن به بازگشت آوارگان فلسطینی که بیرون رانده شده بودند؛ این نتیجه را داشت که اسرائیل مطمئن گشت دشمنانی مصمم داشته است. با این وجود، گسترش اسرائیل به داخل کرانه باختری و نوار غزه در سال ۱۹۶۷ مشابه مورد قبلی نیست. گسترش اسرائیل در ۱۹۶۷ نه با انگیزه افزایش امنیت اسرائیل انجام گرفت و نه نتیجه اش افزایش امنیت اسرائیل بود. انگیزه این اقدام، ایدئولوژیک بود، یعنی گام دیگری در تحقق رؤیای صهیونیستی حاکمیت یهودیان بر تمامی سرزمین باستانی فلسطین. نتیجه آن نیز تشدید مقاومت ملی گرایانه فلسطین در برابر اشغالگری اسرائیل و وخیم تر ساختن منازعه گسترده تر اعراب و اسرائیل بود.

انعقاد عهدنامه های صلح میان اسرائیل و مصر در سال ۱۹۷۹ و اسرائیل و اردن در سال ۱۹۹۴ با تمایل اسرائیل به بازگرداندن تمامی سرزمینهای تصرف شده در سال ۱۹۶۷ در مقابل غیرنظامی ساختن این سرزمینها و برداشتن گامهایی دیگر جهت افزایش امنیت اسرائیل، امکان پذیر شد. موافقت نامه صلح میان اسرائیل و سوریه در دهه ۱۹۹۰ تقریباً محقق گردید. این موافقت نامه مبتنی بر همان اصول بود: عقب نشینی کامل اسرائیل از بلندیهای جولان در مقابل صلح، غیرنظامی ساختن سرزمین پس داده شده و اجرای دیگر اقدامات امنیتی. بعید است فلسطینی ها کمتر از این را بپذیرند. حتی اگر برخی رهبران فلسطینی مانند عرفات زمانی بخواهند چنین اقدامی انجام دهند، تحقق صلح محتمل نیست. با این حال، نزد رهبران فلسطینی انعطاف پذیری در چگونگی امکان به اجرا درآوردن اصل عقب نشینی کامل اسرائیل دیده می شود؛ زیرا رهبران فلسطینی بارها اعلام کرده اند که

هرگاه اسرائیل اصل عقب نشینی کامل را بپذیرد، فلسطینی ها مایل خواهند بود در مورد چگونگی عملی ساختن آن مذاکره کنند.

این احتمال وجود دارد که اسرائیل بتواند عملاً برخی از شهرکهای کرانه باختری را که در مجاورت مرزهای ۱۹۶۷ قرار دارند، ضمیمه خاک خود سازد؛ زیرا مذاکره کنندگان تشکیلات خودگردان فلسطین پیشنهاد داده اند که آنها می توانند یک تعدیل سرزمینی محدود که در ۵۰ درصد از شهرکها (با ۸۰ درصد درخواست شده از سوی باراک مخالفت شده بود) را به داخل اسرائیل بیاورد، بپذیرند، مشروط به اینکه این ضمیمه سازی شامل شماری از روستاهای بزرگ فلسطینی نشود و اسرائیل به تلافی آن زمینی به فلسطین واگذار کند که هم از نظر اندازه و هم از نظر کیفیت قابل مقایسه با آن زمینها باشد. به عنوان مثال، رهبران فلسطین به طور خصوصی پیشنهاد کرده اند که آنها می توانند گونه ای تبادل سرزمین را که طی آن اسرائیل به کشور فلسطین مقداری زمین، مجاور مرزهای غزه و کرانه باختری و یک رشته زمینی که غزه را از میان صحرای نقب در خاک اسرائیل به کرانه باختری متصل سازد، به طور جدی مورد توجه قرار دهند.^{۳۹} به سختی می توان مسایل بیت المقدس را بدون بازگشت تقریباً کامل به وضعیت موجود در پیش از سال ۱۹۶۷ حل و فصل کرد. یعنی تقسیم شهر بیت المقدس غربی متعلق به یهودیان و بیت المقدس شرقی متعلق به اعراب، به همراه حاکمیت مسلمانان بر بخش قدیمی شهر به ویژه حرم الشریف به استثناء بخش یهودی نشین و دیوار غربی. مسئله دشوار دیگر اینکه، این مسئله برای هر دو طرف مسئله ای عمدتاً سمبولیک است. راجع به بیت المقدس شاید به طور منصفانه ای پرسیده شود چرا اسرائیلی ها باید از ادعای خود به نفع فلسطینی ها دست بکشند؟ نخست اینکه، به دلایل اخلاقی معقول می نماید طرفی که در بیشتر موارد مسئول بوده نسبت به قربانیان بهای بیشتری بپردازد. مهمتر اینکه، هیچ کشور عربی یا اسلامی به حاکمیت مستمر اسرائیل بر برخی از مهمترین مسجدهای جهان اسلام رضایت نخواهد داد. نه عرفات و نه اسرائیلی ها نمی توانند عواقب برانگیختن مخالفت جهان اسلام را تحمل کنند یا موافق چیزی باشند که شاید حکومتهای میانه رو عرب نظیر مصر، اردن، لبنان و حتی شاید سوریه را در معرض خشم عمومی قرار دهد.

آنچه که پذیرفتنش برای اسرائیلی‌ها سخت‌تر است، این است که آنان به علاوه باید ۳۵ سال گسترش یهودیان به داخل بیت المقدس شرقی و نواحی مجاور کرانه باختری را متوقف کرده و آن مناطق را به فلسطینی‌ها برگردانند. عرفات حتی اگر سابقاً مایل به پذیرش حفظ برخی محله‌های یهودی‌نشین در بیت المقدس شرقی و حومه‌های آن بوده است، در حال حاضر بعید است چنین توافقی پایدار و با دوام باشد. در شرایط کنونی تصور آن دشوار است که مردم فلسطین حضور مستمر شهرک‌ها و محله‌های اسرائیلی را داخل آنچه قانوناً سرزمین فلسطین می‌دانند، بپذیرند. همچنین اگر اسرائیل به اصرار خود مبنی بر حفظ کنترل نظامی دو فاکتور بر دره رود اردن ادامه دهد، امکان تحقق صلحی پایدار اندک است؛ زیرا فلسطینی‌ها راضی به هیچ‌گونه حضور نظامی اسرائیل در هیچ بخشی از سرزمین خویش نمی‌شوند. از سوی دیگر، در مذاکرات کمپ دیوید و مذاکرات بعدی نشانه‌هایی قوی به چشم می‌خورد که فلسطینی‌ها به چیزی شبیه به روال صلح شبه جزیره سینا موافقت خواهد کرد. یعنی استقرار نیروهای بین‌المللی از جمله سربازان آمریکایی در کرانه باختری.^{۴۰}

تحت چنین توافقهایی و در چارچوب صلحی فراگیر میان اعراب و اسرائیل - از جمله موافقت نامه صلح میان اسرائیل و سوریه که هنوز دست‌یافتنی است - منافع امنیتی اسرائیل به خوبی تأمین خواهد شد. راه حل مسئله همان گونه که در موافقت نامه‌های اسرائیل با مصر و اردن چنین شد، تمایز قایل شدن میان مرزهای سیاسی اسرائیل و مرزهای امنیتی این کشور است. مرزهای سیاسی غربی اسرائیل، مرز این کشور با شبه جزیره سینا می‌باشد، ولی مرز امنیتی اسرائیل کانال سوئز است. به این معنی که نقض موافقت نامه غیرنظامی سازی و عبور از کانال توسط نیروهای مسلح به معنی جنگ خواهد بود. همچنین مرز سیاسی شرقی اسرائیل، رود اردن و مرز مشترک اردن و اسرائیل از بحر المیت به سمت جنوب تا ایلات و خلیج عقبه است. با این حال مرز امنیتی شرقی اسرائیل مرز مشترک اردن و عراق است. به این معنی که حضور هرگونه نیروهای مسلح متخاصم در اردن که در حال پیشروی به سمت اسرائیل باشند - چه نیروهای سوری، چه عراقی و چه ایرانی - بهانه‌ای برای جنگ تلقی شده و باعث واکنش شدید اسرائیل مدتها پیش از آنکه این نیروها به دره اردن برسند، خواهد شد.^{۴۱}

در مورد مسئله آب که اسرائیلی‌ها نمی‌توانند این مسئله را نیز با فلسطینی‌ها حل کنند، باید گفت سفره‌های آب خیز کرانه باختری باید متعلق به کشور فلسطین باشد. بی‌شک اسرائیل به طور تقریبی ۲۵ تا ۳۰ درصد منابع کنونی آب شیرین خود را بدین ترتیب از دست می‌دهد و این مستلزم انعقاد برخی توافق‌نامه‌های موقتی تقسیم آب می‌باشد. با این حال، طی تقریباً ۵ سال می‌توان دستگاه‌های شیرین‌سازی آب، واردات آب به وسیله تانکرها و خطوط لوله را جایگزین سفره‌های آب خیز کرانه باختری نمود. افزون بر این، حتی اگر اسرائیل تمامی سفره‌های آب خیز کرانه باختری را در اختیار داشته باشد، این سفره‌ها یک دارایی سریع‌اً تمام‌شونده هستند؛ زیرا طی چند سال عدم تعادل بین منابع کنونی اسرائیل و مصرف آب این کشور، خود را نشان خواهد داد. به هر حال، به خاطر در دسترس بودن ابزارهای تکنولوژیک برای حل مسئله آب، در بلندمدت مسئله اصلی بیش از آنکه آب باشد پول است و مبالغ مورد نیاز برای شیرین‌سازی آب خیلی غیرقابل تحمل نیست.^{۴۲}

جدا از مسئله بیت‌المقدس، دشوارترین مسئله، مسئله حق بازگشت آوارگان فلسطینی به اسرائیل است که به دلایلی که پیش از این مورد بحث قرار گرفت نمی‌توان آن را به نحوی حقیقی به اجرا درآورد. با این حال، در چارچوب صلحی فراگیر، مشکلات این مسئله از آن چه به نظر می‌رسد بسیار کمتر خواهد بود. دلایل بسیاری وجود دارد که این مسئله را می‌توان به شیوه‌ای که از نظر سمبولیک و عملی برای هر دو طرف قابل قبول باشد، حل کرد. در دهه اخیر اظهارات موثقی از رهبران فلسطینی وجود دارد که نشان می‌دهد اگر اسرائیل مسئولیت خود در ایجاد مسئله آوارگان را بپذیرد آنها حاضرند بین حق بازگشت و اجرای آن تمایز قایل شوند. برای مثال، ابویاد، یکی از مهمترین مقامات سازمان آزادی بخش فلسطین در مقاله‌ای به سال ۱۹۹۰، اظهار داشت که فلسطینی‌ها واقفند که اجرای دقیق و حقیقی حق بازگشت ممکن نیست و مذاکرات می‌تواند این مسئله را حل کند: «اگر اسرائیل «اصل حق بازگشت یا جبران خسارت‌های آن را» بپذیرد، «ما شخصاً در خصوص اجرای آن نرمش نشان خواهیم داد. ما همچنین از جامعه بین‌المللی انتظار داریم نقش کامل خود را در مورد مسئله جبران خسارت‌ها ایفا نماید.»^{۴۳} در چند ماهه اخیر این موضع تکرار گشته است. رهبران بلند پایه فلسطین

اظهارات علنی متعددی داشته‌اند مبنی بر اینکه آنها بر این امر واقفند که اسرائیل هرگز «بازگشت» شمار زیادی از آوارگان و فرزندان آنها را نمی‌تواند بپذیرد و آنها نیز هیچ قصدی برای درخواست آن ندارند.^{۴۴}

گزارشهای متعدد فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها در مورد مسئله حق بازگشت معلوم می‌شود این وارد اجزا راه حلی برای مسله مذکور هستند: پذیرش مسئولیتهای سیاسی و اخلاقی این مسئله از جانب اسرائیل، بازگشت شمار نسبتاً اندکی از آن دسته از آوارگان و فرزندانشان که هنوز پیوندهای خانوادگی نزدیکی با اعراب اسرائیل دارند، به اسرائیل اسکان مجدد بیشتر آوارگان دیگر در فلسطین، به ویژه شاید در آن اراضی که قبلاً در دست اسرائیل بوده و در یک تبادل سرزمین به فلسطینی‌ها واگذار شده که به فلسطینی‌ها این امکان را می‌دهد که بگویند آوارگان به «اسرائیل» بازگشته‌اند،^{۴۵} و اسکان مجدد بقیه آوارگان در کشور جدید فلسطین یا در جاهایی دیگر نظیر جهان عرب یا کشورهای غربی به همراه پرداخت غرامتها و خسارتهای اقتصادی فراوان به آنها هم از سوی اسرائیل و هم از جانب جامعه بین‌المللی.^{۴۶} به طور خلاصه، روز به روز روشن‌تر می‌شود که مسئله حق بازگشت بسیار بیش از آنکه مانعی واقعی برای صلح باشد، مانعی سمبولیک است. با توجه به وجود نشانه‌های فراوان مبنی بر اینکه این مسئله بسیار حل‌شدنی است، اصرار مداوم اسرائیلی‌ها و مدافعانشان بر اینکه این مسئله حل‌ناشدنی است، نشان از آن دارد که آنها بی‌میل یا ناتوان از گوش‌فرا دادن دقیق به فلسطینی‌ها هستند. بدتر از آن اینکه، روشن است افراد بسیاری صرفاً به این مسئله چسبیده و آن را دستاویزی جهت عدم تمایل خود به انجام صلحی که به تشکیل یک کشور فلسطینی مستقل بینجامد، قرار داده‌اند.

فرجام

با انتخاب آریل شارون در اسرائیل، تشدید سرکوب انتفاضه به دست اسرائیل و واکنش تروریستی فلسطینی‌ها، چشم‌انداز یک صلح اسرائیلی-فلسطینی ناامیدکننده است. بدون انجام تغییراتی در سیاست اسرائیل که بسیار بعید به نظر می‌رسد، احتمالاً خشونت‌طلبی و

تروریسم فلسطینی‌ها بیشتر خواهد شد که این امر به دور باطلی از اقدامات تلافی‌جویانه بسیار شدید اسرائیل و اقدامات تلافی‌جویانه متقابل فلسطینی‌ها خواهد انجامید. حتی امکان افزایش خصومت به شکل یک جنگ گسترده‌تر اعراب و اسرائیل را نمی‌توان نادیده گرفت. بی‌شک وقوع چنین جنگ منطقه‌ای بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا اسرائیل و همه همسایگانش عمیقاً از هزینه‌های فاجعه‌آمیز احتمالی جنگی تازه که حتی می‌تواند منجر به استفاده از سلاح‌های میکروبی و هسته‌ای گردد، آگاهند. از سوی دیگر، جنگ‌هایی که از لحاظ هزینه و سود نامعقول به نظر می‌رسد - حتی برای شرکت‌کنندگان در آن جنگ - مواقعی که حوادثی پیش‌بینی نشده بر جریان مسلط شده و از کنترل خارج می‌شوند، بارها اتفاق افتاده است. اسرائیل هم به خاطر اینکه بسیار قدرتمندتر از فلسطینی‌هاست و هم مسئولیت بیشتری در برابر منازعه مداوم اسرائیل و فلسطین دارد، مسئولیت اصلی جلوگیری از تشدید فاجعه‌آمیز خصومت‌ها و در نهایت رسیدن به صلحی عادلانه بر عهده‌اش هست. با این حال، اسرائیل هیچ‌گاه مایل به پذیرش نقش خود در ریشه‌ها و پویایی‌های منازعه اعراب و اسرائیل نبوده، هیچ‌گاه مایل به پذیرش مسئولیت اخلاقی خود در مصائب فلسطینی‌ها نبوده و فرصت‌های بسیاری را جهت حل و فصل منازعه اسرائیل و فلسطین و منازعه بزرگ‌تر اعراب و اسرائیل از دست داده است. اسرائیل که ایدئولوژی صهیونیسم و تاریخ یهود آزاری او را کور کرده، از درک این موضوع عاجز بوده که در این منازعه این اسرائیل است که به طرز هولناکی ستمگر است و فلسطینی‌ها قربانیان ماجرایند.

سست‌ترین بخش ایدئولوژی صهیونیسم همیشه ادعای حاکمیت ابدی یهودیان بر تمامی سرزمین فلسطین بوده است و این ادعا مبنی بر تاریخ برگرفته از کتاب مقدس و سکونت دیرینه یهودیان در این سرزمین می‌باشد. جدای از این واقعیت که صحت تاریخی این برداشت تورات از سوی محققان امروزی (از جمله باستان‌شناسان اسرائیلی) روز به روز بیشتر مورد تردید قرار می‌گیرد، حتی اگر این روایت تاریخی باستانی کاملاً درست و دقیق باشد، ارتباط روشنی ندارد؛ زیرا گذشت دو هزار سال، واقعیت سیاسی و اخلاقی متفاوتی به وجود آورده است. بسیاری از اسرائیلی‌ها و حامیان‌شان از این می‌ترسند که

حتی دست کشیدنی جزئی از اسطوره‌های صهیونیستی امروزه از مشروعیت انداختن کشور اسرائیل را سبب گردد.

استدلال‌های صهیونیستی از زمان تاریخ باستان یا حتی از زمان اعلامیه بالفور به سال ۱۹۱۷ هر چند مشکوک و سؤال برانگیز است، موضوع یهود کشی و تشکیل کشور اسرائیل مسایل را به طوری تعیین کننده، انکارناپذیر و برگشت ناپذیر تغییر داد. از سال ۱۹۴۸ به بعد تنها استدلالی که برای قضیه صهیونیسم لازم می‌آید و ضروری است، بحث وجودی است: واقعیت‌های بشری جدید ایجاد شده، اسرائیل به وجود آمده و خواهان آن است که در صلح و امنیت زندگی کند. اگر اسرائیل استدلال‌های خود را صرفاً بر این بحث متکی سازد، برای ایجاد صلحی حقیقی با فلسطینی‌ها و همه جهان عرب بسیار بهتر و مناسبتر خواهد بود. اجازه دهید به گونه‌ای دیگر بحث کنیم. استدلال وجودی آن قدر محکم و محرز است که بدین خاطر پذیرفتن بی‌عدالتی‌های گذشته و پذیرفتن ایجاد یک صلح حقیقی و عادلانه پایدار توسط اسرائیل در دراز مدت عوض اینکه از مشروعیت انداختن اسرائیل را سبب شود، این کشور را در میان تمامی فلسطینی‌ها و رهبران عرب به افراطی‌ترین آنها مشروعیت می‌بخشد. تمایل اسرائیلی‌ها به تن دادن به تاریخی عاری از تحریف‌ها و اسطوره‌هایی که آنان را کور کرده است، یک شرط روانی ضروری جهت برقراری صلح هم برای فلسطینی‌ها و هم برای اسرائیلی‌ها است.

ایالات متحده نیز برای کمک به جلوگیری از فاجعه، مسئولیتهایی دارد. نخست اینکه آمریکا مسئولیتی اخلاقی دارد؛ زیرا با اسرائیلی‌ها در مقصر دانستن قربانیان فلسطینی و انکار دشواری اخلاقی منازعه اسرائیل و فلسطینی‌ها، هم دستنی کرده است. منازعه‌ای که از آغاز، شامل درگیری مصیبت بار دو نهضت ملی گرا با ادعاهای قوی نسبت به یک سرزمین واحد بوده است. پنجاه سال حمایت تقریباً بی‌قید و شرط اخلاقی، دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی آمریکا از اسرائیل یک وظیفه اخلاقی الزام آور برای ایالات متحده ایجاد کرده تا هم اکنون قدرت بی‌حد و حصر اسرائیل را متعادل سازد و میدان بازی را برای طرفین برابر کند. این درست همان چیزی است که کلینتون از انجام آن عاجز بود. در حالی که هم در اسرائیل و هم

در آمریکا عموماً او را بزرگترین دوست آمریکایی می‌دانند که اسرائیل از ابتدا داشته، در واقع همکاری و هم‌دستی او در سازش ناپذیری اسرائیل به منافع حقیقی اسرائیل آسیب فراوانی وارد کرد. سلب مسئولیت از ایالات متحده توسط کلینتون را در دو علت می‌توان بیان کرد: نخست اینکه، کلینتون واقعاً اسرائیل را دوست می‌داشت و این تا حد زیادی احساسی نابخردانه بود که با درک درستی از تاریخ منازعه اعراب و اسرائیل همراه نبود. کلینتون در منازعه اعراب و اسرائیل و در سیاستهای خارجی خویش به طور کلی بارها اصل اخلاقی یا منافع ملی را به خاطر ارضاء خواسته‌های داخلی قربانی کرد. کلینتون با در دست گرفتن قدرت به سرعت از موضع سیاسی همه رؤسای جمهور آمریکا از سال ۱۹۶۷ تا بدان زمان دست کشید. طبق این موضع سیاسی شهرکهای اسرائیلی در کرانه باختری غیرقانونی و مانعی در راه صلح بوده و اسرائیل هیچ حقی برای در دست گرفتن آینده شهر بیت المقدس با انجام اقدامات یک جانبه ندارد. جورج بوش حداقل بخشی از برنامه کمکهای اقتصادی آمریکا به اسرائیل را مقید به پایان دادن به گسترش شهرکها نموده و این اقدام در تصمیم مردم اسرائیل برای رأی دادن بیشتر رایین به نسبت شامیر در انتخابات سال ۱۹۹۲ تأثیر فراوانی داشت. ولی کلینتون که رایین را انسانی بی‌نقص می‌دانست، تمامی فشارهای آمریکا را کاهش داد و گسترش شهرکهای اسرائیلی در کرانه باختری و بیت المقدس شرقی توسط رایین را نادیده گرفت و به علاوه از دیگر اقدامات او که امیدهای تحقق صلحی عادلانه از طریق روند صلح اسلو را کم‌رنگ می‌ساخت، چشم‌پوشی کرد. حتی پس از آنکه نتانیاهو در سال ۱۹۹۶ به قدرت رسید، کلینتون اگر چه دیگر پی برده بود که سیاستهای اسرائیل سد راه صلح هستند و نه سیاستهای فلسطینی‌ها، به گونه‌ای عمل کرد که گویی از انجام هر کاری در مورد این مسئله عاجز است. کلینتون با اطمینان خاطر بخشی مکرر به نتانیاهو در این مورد که ایالات متحده تحت هیچ شرایطی برنامه کمک اقتصادی و نظامی خویش را جهت وادار ساختن اسرائیل به انجام تغییرات در سیاست خود به کار نخواهد گرفت، بی‌جهت از قدرت و نفوذ قابل توجه آمریکا استفاده نکرد.^{۴۷}

سرانجام اینکه، اگر چه کلینتون در ماههای پایانی ریاست خویش تلاشهایی برای انجام

صلح انجام داد، به خاطر حمایت تقریباً بی قید و شرطش از سیاستهای باراک این تلاشها از پیش شکست خورده بود. حتی پس از شکست مذاکرات کمپ دیوید که دولت کلینتون برای نخستین بار تصمیم به ارایه علنی طرح خود گرفت، این طرح صلح واقعاً از چند جهت جزئی با طرح باراک فرق داشت و خواسته‌های قانونی فلسطینی‌ها در مورد شهرکهای اسرائیلی در کرانه باختری و بیت المقدس شرقی، انحصار منابع آبی به وسیله اسرائیل و پایان دادن به تسلط نظامی اسرائیل بر کرانه باختری از جمله دره رود اردن را برآورده نمی ساخت.^{۴۸} به راستی کلینتون نه تنها از پرکردن شکاف میان اسرائیل و فلسطینی‌ها ناتوان ماند، بلکه به طور علنی تقصیر را به گردن فلسطینی‌ها انداخت و از احتمال تحریمهای آمریکا بر ضد آنان خبر داد و بدین وسیله با قربانی کردن آخرین بقایای اعتماد فلسطینی‌ها یا اعتماد عمومی اعراب به انصاف و بی طرفی ایالات متحده، به کار خود پایان داد. در نهایت، کلینتون نه تنها در تلاش صادقانه ولی به طور زیانباری اشتباه آمیز خود جهت فراهم ساختن صلح خاورمیانه شکست خورد، بلکه موجی از آمریکا ستیزی در منطقه به راه انداخت که گرفتاریهای عمده‌ای برای دیپلماسی آمریکا به ریاست بوش به وجود آورده است.

آمریکا در کنار تعهدات اخلاقی، جهت منافع خود و حتی برای امنیت ملی خویش به مفهوم واقعی آن مسئولیت دارد که به فراهم ساختن صلحی فراگیر میان اعراب و اسرائیل کمک کند. حمایت بی وقفه آمریکا از سرکوب فلسطینی‌ها به دست اسرائیل مطمئناً روابط آمریکا و جهان عرب را بیش از پیش تضعیف می کند و بدین وسیله پشتیبانی آمریکاز منافع ملی مهمی همچون مهار عراق و ایران و دسترسی مداوم و آزاد به نفت اعراب را به خطر می اندازد. اما مهم تر از همه اینکه، تروریسم هسته‌ای یا میکروبی که خاورمیانه را تهدید می کند به خاطر خشم اعراب یا مسلمانان از حمایت تقریباً بی قید و شرط آمریکا از اسرائیل در منازعه با فلسطینی‌ها، ایالات متحده را نیز تهدید می کند.

دولت بوش در حال حاضر دو راه پیش رو دارد. دولت بوش می تواند به طور جدی به مسئله منازعه اسرائیل و فلسطین پردازد. ولی تنها هنگامی می تواند به طور موفقیت آمیزی این کار را انجام دهد که قدرت و نفوذ کامل خود بر اسرائیل را هم با استفاده از هویجها به

کار گیرد و هم چماقها تا موجب تغییراتی عمده در سیاستهای اسراییل شود. در زمانهای گذشته وقتی ایالات متحده در مورد تحت فشار گذاشتن اسراییلی ها جدی بوده، بیشتر اوقات با موفقیت روبه رو شده است؛ برای نمونه، هنگامی که آمریکا از قدرت و نفوذی که برنامه های کمک اقتصادی و نظامی به اسراییل در اختیار او می گذاشت به منظور وادار ساختن اسراییل به عقب نشینی از مصر، سوریه و لبنان در نتیجه جنگهای ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۸۲ میان اعراب و اسراییل استفاده کرد. با این وجود، اگر این تدبیر به کار گرفته نشود یا با شکست روبه رو گردد و اگر امکان منصرف کردن اسراییل از فرو رفتن در فاجعه نباشد، آنگاه ایالات متحده می باید از خود و از منافع خویش حفاظت کند و از انجام این کار بدین طریق است که خود را از قضیه کنار بکشد تا آن زمان که تلاش دیپلماتیک واقعاً بی طرفانه اش موفقیت آمیز نشان دهد. سرانجام اینکه، جامعه یهودیان آمریکا مسئولیت مهمی در این قضیه دارند. با توجه به نفوذ این جامعه در سیاستهای داخلی آمریکا و تأثیر آن بر سیاستهای خاورمیانه ای حکومت آمریکا، در هیچ شرایطی نمی توان تغییری را در سیاست آمریکا - پیش از وقوع فجایع احتمالی در آینده - در صورت عدم حمایت عمومی قاطعانه یهودیان انتظار داشت. نخستین قدم باید این باشد که جامعه یهودیان به نادیده انگاشتن تاریخ صحیح و واقعی و واقعیتهای منازعه اسراییل و فلسطینی ها پایان دهند.

با توجه به تاریخ، چندان تعجب برانگیز نیست که جامعه یهودیان از انتقاد علنی از اسراییل اکراه دارند یا اینکه نمی توانند خود را متقاعد سازند به حقایق تلویحی که خود تاریخ نگاران اسراییلی افشا ساخته اند، تن در دهند. با این حال، اگر جامعه یهودیان چنین کاری نکنند به معنی کنار گذاشتن ارزشهای آزادی خواهانه و انسانی ای است که توقع می رود یهودیان مظهر آن باشند و نیز به معنی خیانت به منافع واقعی برادران دینی خود در اسراییل است. آنچه اسراییل در حال حاضر بیش از همه از دوستان واقعی خود در آمریکا، چه یهودی و چه غیر یهودی، به شدت می خواهد، نوعی دوستی ناآگاهانه و احساساتی - و تسلیم شونده در برابر امیال - از نوع بیل کلینتوننی آن نیست، بلکه گونه ای دوستی دیپلماتیک سخت گیرانه است. در اواخر دهه ۱۹۷۰ جاکوبو تیمرمن (Jacobco Timerman)، رهبر یهودیان آرژانتین و

روزنامه نگار، از دست یهودستیزی وحشتناک موجود در کشور بومی خود برای پناهنده شدن به اسرائیل فرار کرد - اسرائیل دقیقاً بدین منظور ایجاد شده بود. ولی تیمرمن ارزشهای اساسی تر از صرف بقا را که اسرائیل برای بر آورده ساختن و تأمین آنها ایجاد شده بود، از یاد نبرد. در بحبوحه جنگ مصیبت بار لبنان - که طراح اصلی آن جنگ هم اکنون نخست وزیر اسرائیل است - تیمرمن آشکارا از یهودیان آمریکا درخواست نمود که اسرائیل را از دست خویش نجات دهند، درخواستی که هم اکنون به جاتر و مناسب تر به نظر می رسد: «احتمالاً تنها یهودیان خارج از اسرائیل در حال حاضر می توانند برای ما کاری انجام دهند. یهودیان آواره ای وجود دارند که ارزشهای سنتهای اخلاقی و فرهنگی مان را حفظ کرده اند. ارزشهایی که در اینجا به وسیله تعصب و وطن پرستی پایمال شده است. شاید این امر یهودیان ساکن اسرائیل را در مداوای مرضی که در اسرائیل است، یاری کند.»^{۲۹} □



پاورقیها:

۱. تاریخ جدید به قدری گسترده است که ذکر کامل از آثار عمده در این زمینه، فراتر از مجال این مقاله است. با این حال، مهمترین و مؤثرترین کتابها در این باره موارد زیرند:

Simha F Lapan, *The Birth of Israel*, New York: Pantheon, 1987; Benny Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem*, New York: Cambridge University Press, 1987; Ilan Pappé, *The Making of the Arab-Israeli Conflict, 1947-51*, London: I.B.Tauris, 1992; Tom Segev, 1949: *The First Israelis*, New York: Free Press, 1986; Avishlaim, *Collusion, Across the Jordan*, New York: Columbia University Press, 1988; and Shlaim, *The Iron Wall*, New York: w.w.Norton, 2000.

۲. به نقل از کتاب افشاگر زندگی نامه بن گوریون:

michael Bar-Zohar, *Facing a Cruel Mirror*, New York: Charles Scribner's Sons, 1990.

۳. به نقل از:

Morris, *op.cit.*, p. 24.

۴. متن کامل طرح دی در نشریه مطالعات فلسطین، شماره ۱۸، پاییز ۱۹۹۸، به چاپ رسیده است. بسیاری از اسرائیلی هایی که در این طرح مشارکت داشته اند جزئیاتی را در خاطرات یا مصاحبه های خود ذکر کرده اند که مشهورترین آنها خاطرات اسحاق رابین است. او در خاطرات خود می نویسد، پس از آنکه نیروی ارتش به رهبری او به یک روستای فلسطینی وارد شد از بن گوریون می پرسد: «با روستاییان چه کنیم؟» بن گوریون با حرکت دست خود به شکلی که آشکارا به معنی بیرون کردن آنها بود، جواب سؤال را داد. سانسورچیهای اسرائیلی این بخش را از ترجمه انگلیسی خاطرات رابین حذف کردند، ولی نیویورک تایمز در شماره ۲۹ اکتبر ۱۹۷۹ آن را فاش ساخت.

۵. به نقل از:

David Hirst, *The Gun and the Olive Branch*, Boston: Faber and Faber, 1983, p. 36.

برای دستیابی به شواهد و مدارکی بیشتر در مورد مشارکت مستقیم حکومت اسرائیل در قتل عامها این منابع را ملاحظه نمایید:

Benny Morris, "Falsifying the Record," *Journal of Palestinian Studies*, 24, Spring 1995; and Tom Segev, "What really Happened the Conquest of Lod?," *Ha'aretz*, 12 May 2000.

6. Ian Lustick, *Israeli Studies Bulletin*, 13, Fall 1997, p. 17.

۷. موضع رسمی فلسطینی ها به طور مفصل به شیوه های مختلف بیان شد. برای اطلاع از گفت وگوهای کامل در این خصوص مقاله مهم صلاح خلف (ابوایاد) رهبر درجه دوم سازمان آزادی بخش فلسطین در آن وقت را ملاحظه نمایید:

"Lowering the Sword," *Foreign Policy*, 78, Spring 1990.

۸. نطق در برابر کنیست، پارلمان اسرائیل، در تاریخ پنجم اکتبر ۱۹۹۵، که در گزارشی در مورد شهرک سازیهای اسرائیل در سرزمینهای اشغالی صفحه پنجم، تاریخ نوامبر ۱۹۹۵ به چاپ رسید.

۹. یوسی بیلین، یکی از صلح طلبان مهم اسرائیل و مشاور پرز در مارس ۱۹۹۷ اظهار داشت، در حالی که رابین یک کشور فلسطینی محدود را در غزه و کرانه باختری پیش بینی کرده بود، پرز خواهان محدود کردن حاکمیت فلسطین بر غزه همراه با نوعی حکمرانی مشترک اسرائیل، اردن و فلسطین بر کرانه باختری بود. (مصاحبه با

هآآرتص هفتم مارس ۱۹۹۷). همچنین یوسی سارید، رهبر حزب سیاسی چپ میانه رو مرتز، اظهار داشته است که طرح پرز برای کرانه باختری «تفاوت اندکی با طرح آریل شارون» داشت و این طرح به معنی «بخش بخش سازی» محض بود. به نقل از:

Report of the American Academy of Arts and Sciences Israeli-Palestinian Security, 1995.

۱۰. زعو شیف، تحلیلگر امنیتی میانه روی مهم اسرائیلی در سال ۱۹۹۶ نوشت که «حتی به یک وعده از وعده هایی که نتانیا هو به فلسطینی ها داد، وفا نشد»، نتانیا هو همچنین به طور مداوم عرفات را مورد «تحقیر و خفت» قرار داد:

New York Times, 30 August 1996.

11. David Makovskly, "Middle East eace Through Partition," *Foreign Affairs*, 80, Mrch/April 2001, 38.

به عقیده دنی راینستین، روزنامه نگار اسرائیلی، در نتیجه سرکوبی که از سوی عرفات انجام گرفت «تقریباً کل نیروی مسلح حماس از بین رفت، فعالان افراطی مسلمان زندانی شدند و زیربنای سازمانی و تشکیلاتی جنبشهای اسلامی به شدت تضعیف شد.» شماره دوازدهم مارس ۲۰۰۱ هآآرتص را ملاحظه نمایید.
۱۲. مصاحبه با:

Jeffrey Goldbert, "Arafat's Gift," *New Yorker*, 29 January 2001, 66.

۱۳. به ویژه ستون بخش نظرات مربوط به امیر هاس در هآآرتص در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۹۹ را ملاحظه نمایید. هاس می نویسد: «زبان خاص باراک عیناً مشابه زبان جنبش طرفدار اسکان بنیادگرای راست افراطی، گوش آمو نیم» است.
۱۴. مصاحبه با:

Arishavit, *Ha'aretz*, 2 February 2001.

۱۵. باراک در ابتدا خطر نگران کننده هسته ای را ضروری کننده صلحی میان اعراب و اسرائیل دانست و این در مصاحبه ای بود که او با «اوشلیم پست» در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۹ انجام داد. تازه ترین نقل قول از باراک مصاحبه ای است که شاولت با او انجام داده است.

16. *Ha'aretz*, 27 September 1999; *New York Times*, 28 September 1999.

17. *Ha'aretz*, 27 February 2001.

در سال آخر نخست وزیری باراک، تقریباً دو هزار واحد مسکونی جدید ساخته شد که از آن زمان که آریل شارون وزیر مسکن و ساختمان بود تا بدان لحظه بالاترین رقم به حساب می آمد. شماره پنجم مارس ۲۰۰۱، هآآرتص را ملاحظه کنید.

18. Zeev Schiff, *Ha'aretz*, 9 February 2001.

۱۹. به عنوان مثال، «بسیاری از حامیان صلح اسلو معتقد بودند که ترتیبات جدید کنترل مستقیم اسرائیل را جایگزین گونه ای کنترل غیرمستقیم اسرائیل بر تشکیلات خودگردان فلسطین می کرد و بدان وسیله اشغال سرزمین فلسطین را ادامه می داد.» به مطلب مروون بنویستی در شماره هشتم مارس ۲۰۰۱ هآآرتص نگاهی بیندازید.

۲۰. تعبیری که گیدئون لوی در شماره ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰ در روزنامه هآآرتص بیان داشت.

۲۱. مصاحبه شاولت، هآآرتص، دوم فوریه ۲۰۰۱.

۲۲. همان طور که ویلیام. بی کواندت، مقام حکومتی پیشین آمریکا و یکی از برجسته ترین متخصصان آمریکایی، در مناظره اعراب و اسرائیل بیان کرده است: «برداشتهای شفاهی، آن هنگام که آمریکایی ها کوشیدند آنها را به

عبارتهایی عینی و مشخص تعبیر و برگردان کنند، به گونه ای گنگ و نامشخص بودند. در نتیجه، سرانجام نمی شد فهمید که در مورد حتی یک مسئله توافقی صورت گرفته باشد. ویلیام بی. کواندت، «کلینتون و منازعه اعراب و اسرائیل»، نشریه مطالعات فلسطین، شماره ۳۰ زمستان ۲۰۰۱، صفحه ۳۳، همچنین ملاحظه نمایید: Akiva Eldar, "On the Basis of the Nonexistent Camp David Understandings," *Ha'aretz*, 16 November 2001.

۲۳. یکی از مشاوران باراک در کمپ دیوید به نام جوزف آلفر در مورد مسئله شهرکهایی که ضمیمه اسرائیل نشدند، گیج و سردرگم است و می نویسد که این شهرکها «به تدریج» تحت حکمرانی فلسطین درمی آمدند و اینکه شاید برخی شهرکها به ویژه شهرکهایی مشکل آفرین به عمد توسط اسرائیل برچیده می شدند. ملاحظه نمایید:

"Camp David and the Intifada," *Americans for Peace Now*, Issue Brief, 7 December 2000.

۲۴. اکرم هانیه، «اوراق کمپ دیوید»، نشریه مطالعات فلسطین، شماره ۳۰ زمستان ۲۰۰۱، صفحه ۸۲. هانیه سردبیر روزنامه «العوام» فلسطینی است و یکی از مشاوران نزدیک عرفات و عضوی از هیأت فلسطینی در مذاکرات کمپ دیوید بود.

۲۵. به ویژه جنبش «صلح، هم اکنون» اسرائیل، حزب سیاسی مترز و مقاله نویسان برجسته روزنامه هآرتس از جمله زعو شف، مروان بنویستی، امیرا هاس، گیدتون لوی، اکیوالدر و دنی رایبنستین.

26. *Ha'aretz*, 24 November 2000.

27. Amira Hass, *Ha'aretz*, 14 November 2000.

۲۸. همان طور که هانیه خلاصه وار بیان کرده است: «سه بلوک بزرگ از شهرکها در شمال، مرکز و جنوب کرانه باختری گسترش می یافت و این بلوکها از طریق مناطق بزرگی از زمینهای فلسطین به یکدیگر و به اسرائیل متصل می شدند، به شکلی که منابع آبی فلسطینی ها در کرانه باختری تحت کنترل اسرائیل باشد.» ملاحظه نمایید. «اوراق کمپ دیوید»، صفحه ۸۳.

۲۹. از مابین تحلیلهای متعددی که وجود دارد بنگرید به: دنی رایبنستین، هآرتس، ۲۹ اکتبر ۲۰۰۰.

۳۰. به منظور مطالعه تحلیلهایی مفصل از تبادل سرزمین پیشنهادی بنگرید به:

Statement by Peace Now, 7 December 2000; Akiva Eldar, *Ha'aretz*, 20 October 2000; the "Palestinian Response to the Clinton Proposal," 30 December 2000, reprinted in Report on Israeli Settlement in the Occupied Territories, January-February 2001; and Hanieh, "Camp David Papers."

۳۱. به نقل از هانیه، «اوراق کمپ دیوید» صفحه ۳۵.

۳۲. اجازه عبادت به یهودیان در حرم الشریف ناگهان به یک خواسته ضروری اسرائیل تبدیل شد و بعدی مذهبی به منازعه بخشید و این اجازه بازی کردن با مواد منفجره ای بود که می توانست خاورمیانه و جهان اسلام را شعله ور سازد. بنگرید به: هانیه «اوراق کمپ دیوید» صفحه ۸۳. همچنین یکی از تاریخ دانان برجست اسرائیلی در زمینه بیت المقدس نوشته است: «تنها موافقان با خواسته مذکور در اسرائیل، اقلیت رادیکال است که خواهان بیرون کردن مسلمانان از مکان مقدس هستند. صرف مطرح کردن چنین درخواستی شدیدترین نگرانیها را در مورد مقاصد اسرائیلی ها در مسجدالاقصی در میان فلسطینی ها محکم تر ساخت.» بنگرید به:

Gershon Gorenberg, "The Real Blunders," *Jerusalem Report*, 20 November 2000.

۳۳. مقامات دولت کلینتون این گزارش فلسطینی را تأیید کرده اند که می گوید آن هنگام که عرفات به خاطر موضع سازش ناپذیر بر سر معبد سلیمان تحت فشار شدید کلینتون در کمپ دیوید بود، به رییس جمهور آمریکا

گفت: «آیا می‌خواهی در مراسم خاک سپاری من شرکت کنی؟ من از بیت المقدس و اماکن مقدس دست نخواهم کشید.» بنگرید به هآرتص، ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۰. علاوه بر این، به عقیده مفاهمی کلین، یک دانشگاهی اسرائیلی متخصص در مسایل بیت المقدس و عضوی از هیأت اعزامی اسرائیل به کمپ دیوید، عرفات حقیقتاً مذهبی است و دلبستگی او به اماکن مقدس اسلامی اصیل و واقعی است و یک شگرد نیست. بنگرید به: هآرتص، ۱۵ مارس ۲۰۰۱.

۳۴. در یک ارزیابی نیمه رسمی فلسطینی‌ها از کمپ دیوید به وسیله هانیه بر این موضوع تأکید شده است و همچنین رابرت مالی، فرد مذاکره‌گر دولت کلینتون در کمپ دیوید، در یک سخنرانی مهم آن را تأیید کرده است. مندرج در اورشلیم پست، ۱۱ مارس ۲۰۰۱.

۳۵. جوزف آلفر، یکی از مشاوران برجسته باراک در کمپ دیوید، در تحلیل خود به نام «کمپ دیوید و انتفاضه» به وضوح به این موضوع اعتراف کرده است. همچنین کواندت معتقد است که پذیرفتن اسرائیل در مرزهای ۱۹۶۷ توسط فلسطینی‌ها «در آن زمان امتیازی بزرگ بود و نمی‌بایست نقطه آغازی برای امتیازات بیشتر باشد». بنگرید به کتاب کواندت به نام «کلینتون و مناظره اعراب و اسرائیل»، ص ۳۱.

36. Thomas Friedman, "It ongly Gets Worse," *New York Times*, 22 May 2001.

۳۷. برخی از مفسران اسرائیلی به عنوان مثال: امیرا هاس، هآرتص، ۲۱ فوریه ۲۰۰۰، استدلال کرده‌اند که این تدبیر سنجیده اسرائیل پس از توافقاتی اسلو بود که تشکیلات خودگردان را مورد پذیرش قرار دهد و بدین ترتیب، کنترل غیرمستقیم خود را بر بیشتر کرانه باختری از طریق اعطای امتیازهای اقتصادی و مسافرتی ویژه و دیگر امتیازات به نخبگان سیاسی، نظامی و اقتصادی فلسطین، حفظ کند - که بسیاری از این نخبگان شخصاً مرفه و ثروتمند شدند و این در دهه ۱۹۹۰ بود، یعنی زمانی که اوضاع نابسامان عموم فلسطینی‌ها وخیم‌تر شده بود. برای اطلاع از بیاناتی قوی راجع به این نظر که انتفاضه الاقصی انفجاری از پایین بود که برخاسته از نومیادی فلسطینی‌ها بود و به خاطر اشغالگری مداوم اسرائیل و وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی از توافقاتی اسلو تا بدان زمان این انتفاضه هم متوجه اسرائیل و هم متوجه تشکیلات خودگردان بود، بنگرید به: دو مقاله‌ای که هنری سیگمن، که سابقاً یکی از رهبران مهم جامعه رسمی یهودیان آمریکا بود و در حال حاضر در شورای روابط خارجی مشغول فعالیت است، نگاشته است:

"Israel: A Historic Statement," *New York Review of Books*, 8 February 2001; and

"Hopes for Peace Under Sharon," *Ha'aretz*, 27 February 2001.

۳۸. برای نمونه بنگرید به ستون روزنامه نگار فلسطینی، داود کتاب، در اورشلیم پست، اول مارس ۲۰۰۱ و اظهارنظرهای یکی از رهبران تشکیلات خودگردان، اهن کوری: «انتفاضه ادامه خواهد داشت، ولی لزومی ندارد که این انتفاضه، انتفاضه‌ای نظامی باشد. انتفاضه می‌تواند به شکل دیگری درآید». مندرج در هآرتص، ۱۱ مارس ۲۰۰۱.

۳۹. بنگرید به:

Ha'aretz, News Stories of 29 and 31 January 2001.

40. Hanieh, "Camp David papers," 94; and *Ha'aretz*, 14 August 2000, 27 February 2001.

۴۱. برای اطلاع از بحث‌های کامل در مورد مسایل امنیتی بنگرید به:

Jerome Slater, "Netanyahu, A Palestinian State, and Israeli Security Reassessed," *Political Science Quarterly*, 112, Winter 1997-98, pp. 675-689.

۴۲. برای مثال یک مطالعه انجام شده از سوی اسرائیل به سال ۱۹۹۵ به این نتیجه دست یافت که اسرائیل تنها با هزینه ۱۱۰ میلیون دلار به طور سالانه می‌تواند نیازهای آب جاری و برنامه ریزی شده خود را برآورده سازد.

(نیویورک تایمز، ۲۴ اوت ۱۹۹۵).

۴۳. بنگرید به:

Abu Iyad, "Lowering the Swod," *Foreign Policy*, 78, Spring 1990, p. 103.

این موضع اصولاً در بیانات موثق فلسطینی‌ها مثلاً در «اوراق کمپ دیوید»، نوشته هانیه مورد تأیید مجدد قرار گرفته است.

۴۴. بنگرید به پاسخ فلسطینی‌ها به پیشنهادات سال ۲۰۰۰ کلینتون که طی آن اظهار می‌دارند که «حاضرند در مورد ساز و کار اجرای حق بازگشت آوارگان به شکلی انعطاف‌پذیر و سازنده بیندیشند». نیویورک تایمز، سوم ژانویه ۲۰۰۱، به علاوه، نبیل شعث، وزیر برنامه‌ریزی فلسطین و مشاور نزدیک یاسر عرفات، اخیراً نوشته است که یک راه حل برای این مسئله که «خواسته‌های هر دو طرف را بر آورده می‌سازد» قابل دستیابی است. واشنگتن پست، ۱۵ می ۲۰۰۱.

۴۵. این نظری بود که در مذاکرات نافرجام اسرائیل و فلسطین از زمان شکست کمپ دیوید تا انتخاب شارون به نخست‌وزیری «توجهی جدی» بدان مبذول شد. بنگرید به هآرتص، ۳۱ ژانویه ۲۰۰۱.

۴۶. از مابین نوشته‌های متعددی که موجود است، بنگرید به مقاله مهمی که اکیوا الدر نگاشته است:

How to Solve the Palestinian Refugee Problem, *Ha'aretz*, 29 May 2001.

۴۷. نکته محوری مقاله مهم کواندت همین است. او طی آن، کارآمدی سیاستهای «هویج و چماق» نیکسون و کارتر را با ناکارآمدی سیاستهای کلینتون مقایسه می‌کند. به علاوه، نگاهی بیندازید به حمله اکیوا الدر، خبرنگار هآرتص در واشنگتن، در سال ۱۹۹۴ علیه گردن کج کردن وزیر امور خارجه آمریکا وارن کریستوفر، مقابل رهبران یهودی آمریکا در آن هنگام که او قول داد به اسرائیل فشار وارد نسازد، خدای ناکرده؛ هآرتص، دوم مارس ۱۹۹۴، الدر می‌افزاید که جامعه یهودیان آمریکا اگر سیاست کلینتون با شکست روبه‌رو شود از او سپاس‌گذاری نخواهند کرد. اگر چه این پیش‌بینی اشتباه از آب درآمد.

۴۸. برای اطلاع از شرح و گزارش فلسطینی‌ها در مورد پشتیبانی کلینتون از همه مواضع مذاکره‌ای اسرائیل بنگرید به: هانیه، «اورا کمپ دیوید» کواندت و مالی اصولاً این گزارش فلسطینی را مورد تأیید قرار داده و ناکامی کلینتون در تفکیک میان منافع ملی آمریکا و مواضع اسرائیل و نیز ناکامی او در استفاده از هویج و چماق هر دو به منظور ایجاد انعطاف‌پذیری بیشتر در اسرائیل، در خلال دهه ۱۹۹۰ را به شدت مورد انتقاد قرار داده‌اند. بنگرید به:

Quandt, "Clinton and the Arab-Israeli Conflict," Malley, *Jerusalem Post*, 11 March 2001.

49. Jacobo Timerman, "Journal of the Longest War, Part 2." *New Yorker*, 25 October 1982, p. 104.